

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت محیط - آینده نگری (آینده پژوهی)

چکیده

تا کنون سطوح بنیادی، اصولی، اخلاقی و اقدام و عمل را از دیدگاه مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی بررسی نموده ایم در این مرحله به سطح راهبردی می پردازیم. این سطح در واقع بیان شرح جزئی تر و مصداقی از موضوعاتی است که تا به حال گفته شده است.

بنابراین اگر بعضی از مفاهیم به نظر تکراری می رسد علت آن است که بیان مجدد به طوری مشروح و توضیحی صورت گرفته است در تعریف مفاهیم در این سطح بایستی با اصطلاحات تخصصی این نوع از مدیریت بیشتر آشنا شد.

مثلا در مفهوم هدف، کلماتی مانند / هدف غائی / هدف کلان / هدف کلی / اهداف عملیاتی / اهداف اجرائی سطوح مختلفی از مفهوم را می رسانند.

و یا در مفهوم سیاست نیز سیاست کلی / سیاست راهبردی / سیاستهای عملیاتی / آئین نامه ها / بخشنامه ها و... کلمات از این قبیل رساننده مفاهیم سطح بندی شده مفهوم سیاست میباشند.

در این مرحله مهمترین بخش شناخت و بررسی محیط میباشد که عمدتاً یک راهبرد نگار در این مرحله به چالشهای عمده محیط پرداخته و زمینه های تدوین اهداف و سیاستهای سطوح راهبردی را ایجاد می نماید.

در این بخش ما انواع چالشها را تحت عناوین زیر شرح میدهیم.

آینده نگاری / عالم غیب / سرمایه انسانی / پیچیدگی و نظم محیط

لازم به یادآوری است که این سلسله مقالات گویای شواهدی قرآنی برای پایاننامه اینجانب تحت عنوان الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزشهای اسلامی است که قبلاً مقالات اقتباس شده از متن اصلی ارسال گردیده است .

کلمات کلیدی

آینده نگری ، آینده پژوهی ،عالم غیب، سرمایه انسانی ، پیچیدگی ، نظم محیط

تاریخ، زمان و مکان

باید بدانید ماضی یعنی ماضی و مضارع یعنی مضارع و حال یعنی حال، این در نیش زمان است! کسی که به بالاتر رسیده و به مقام ولایت رسیده، آن جا نه ماضی هست، نه مضارع است و نه حال هست. مترمّن نیست تا زماندار باشد، چه اینکه متمکن نیست تا مکاندار باشد؛ فوق زمان و مکان است! بنابراین همیشگی است، این قول سَرَمَد [۳۷] جایش آن جاست، اگر کسی آن جا باشد حال و گذشته برای او یکسان است. فرمود که این آسمان و زمین حکمشان این است، برای برخیها «آیه» است، اگر کسی شاهدانه و عارفانه به عالم نگاه کند. او اگر به صحرا بنگرد همان است، به دریا هم بنگرد هم همان است، او میشود اهل یقین؛ اما کسی که محدثانه است و با نقل است، آن هم یک نور است و میشود مؤمن؛ اگر از راه عقل و تفکر الهی باشد، آن هم یک نور است میشود حکیم و متکلم. به هر حال وجوه فراوانی برای «مؤمن» و «موقن» و «عافل» ذکر کردند، سیدنا الاستاد (رضوانُ اللهُ عَلَیْهِ) یک بحث مبسوطی در تفکیک این سه جهت دارد که آن هم شیرین است و صحیح، [۳۸] این هم یکی از وجوهاتی است که میتواند «مؤمن» و «موقن» و «عافل» را از هم جدا کند. فرمود برخیها مشاهده میکنند و برخیها میفهمند و برخیها میشنوند، هر سه راه حق است و «مانعَةُ الخلو» است که جمع را شاید. انسان یا باید مشاهده کند یا باید بفهمد یا باید بشنود، ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾ [۳۹] همین است که «سمع» در مقابل «عقل» است؛ هم در قیامت آنها میگویند: ﴿لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ﴾، هم در بخشی از آیات است که اگر اینها اهل «سمع» یا اهل «عقل» بودند به مقصد راه مییافتند؛ فرمود ما اینها را برای شما گفتیم، در سوره مبارکه «قصص» آیه ۷۲ دارد: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٌ تَسْكُنُونَ فِيهِ﴾؛ چه کسی برای شما روز میآورد؟ اینها آیت الهی هستند! ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾، [۴۰] شب «آیه الله» تاریخ است و روز «آیه الله» روشن است ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾، این آیت حق است! آن که میگوید به صحرا بنگرم، شب را مینگرد، با اینکه شب تاریک است! او که با این چشم نمیبیند! وجود مبارک امام صادق به «أَبِي بَصِيرٍ» کور گفت، مگر الآن خدا را نمیبینی؟! «أَبِي بَصِيرٍ» به عنایت وجود مبارک امام صادق گفت بله میبینم. بنابراین وقتی کور میبیند، معلوم میشود با چشم فیزیکی نمیبیند! این را مرحوم صدوق (رضوانُ اللهُ عَلَیْهِ) در کتاب شریف توحید [۴۱]

نقل کردند، وقتی اَبی بصیرِ کور به وجود مبارک امام صادق(سَلَّمَ اللهُ عَلَيْهِ) عرض کرد که آیا خدا را در قیامت میبینیم؟ فرمود مگر الآن نمیبینی؟ عرض کرد میتوانم این را برای دیگران بگویم؟ فرمود: نه، شما برای مردم عادی بگویی خیال میکنند که - معاذالله - با چشم ظاهر انسان خدا را میبیند! وقتی به یک کور میگوید خدا را میبینی، البته «أَبی بصیر» به آن مقام نرسید که بگوید به صحرا بنگرم و به دریا بنگرم، او در همان لحظه به عنایت وجود مبارک امام صادق(سَلَّمَ اللهُ عَلَيْهِ) بود، وگرنه جزء عرفا نبود، جزء محدثین بود؛ یک وقت اویس قرن هست که میگوید: «هَذِهِ لَيْلَةُ السُّجُودِ فَيَسْجُدُ حَتَّى يُصْبِحَ» [۴۲] وجود مبارک پیغمبر میفرماید: «إِنِّي لَأَجِدُ نَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قَبْلِ الْإِيْمَانِ» [۴۳] او یک چیز دیگر است؛ اما او دیگر مثل اویس قرن که نبود، او یک محدث بود، عالم بود، فقیه و اصولی بود، از این راهها بود، به برکت حضرت(سَلَّمَ اللهُ عَلَيْهِ) آن حالت به او دست داد که مثلاً حضرت فرمود الآن مگر نمیبینی؟

جائیه ۳ / تسنیم

ما تا آنجا که حرف می‌زنیم حرف می‌شنویم تاریخ دارد، تا آنجا که می‌نشینیم می‌گوییم زمان و مکان دارد؛ اما وقتی این قانون را فهمیدیم «العدل حسن»، این «العدل حسن» نه در این زمان است نه در این زمین. پس ما می‌شود ما دفعتاً از زمان و زمین بگذریم به جایی برسیم که آن زمانی و مکانی نیست. نمی‌شود گفت که این «العدل حسن» تاریخش «کی» است! تاریخ‌بردار نیست می‌شود گفت که «کی» بحث کردید، در کجا بحث کردید به اینجا رسیدید، این زمان و مکان دارد؛ اما این قانون زمان و مکان ندارد. ما رسیدیم به جایی که زمان و مکان ندارد. از کجا رسیدیم؟ از همین امور متزمن و متمکن. پس می‌شود انسان حرکت کند سفر کند از یک زمان و زمین دار به یک بی‌زمان و بی‌زمین. اگر گفتیم «العدل حسن» اگر گفتیم «الخير كذا» اگر گفتیم «الظلم قبيح» اگر گفتیم «الصدق حسن» اینها قضایای کلی است، نه مخصوص به قوم است نه مخصوص به تاریخ است، نه تاریخ گذشته دارد نه تاریخ آینده دارد، اگر با خودمان در این قوس صعود و نزول، تجربه‌های مکرر داشته باشیم برای ما ثابت می‌شود که ما روزانه از منطقه زمان و زمین داریم عبور می‌کنیم به بی‌زمان و زمین می‌رسیم. وقتی هم که وارد زمان و زمین می‌شویم؛ مثل استادی یک مطلب عمیق علمی را حالا عقلی یا نقلی، این قوانین کلی را در ذهن خودش پروراند تثبیت کرده، فلان قاعده فقهی را یا فلان قاعده اصولی را، یا فلان قاعده تفسیری را یا فلان قاعده ریاضی را، این قوانین که ثابت است بعد در ذهن خود ترسیم می‌کند که من این رساله را که می‌خواهم بنویسم فارسی بنویسم یا عربی؟ به این نتیجه می‌رسد که مثلاً فارسی بنویسد، بعد فکر می‌کند که من یک مقدمه ذکر بکنم، چند فصل ذکر بکنم، بعد یک نتیجه بگیرم، اینها را در ذهن خودش ترسیم می‌کند، اینها شکل و مقدار دارند، آن وقت دست به قلم می‌زند شروع می‌کند به تدوین این رساله، این می‌شود مادی. آن جایی که این قانون عقلی در ذهن او ترسیم شده است این نه «کی» داشت نه کجا. این شیئی که داشت نه «کی» دارد نه کجا، وارد محدوده «کی» و کجا می‌شود. پس ما روزانه با این قوس صعود و نزول رابطه داریم؛ یعنی از زمان گاهی پرواز می‌کنیم بیرون می‌آییم از مکان پرواز می‌کنیم بیرون می‌آییم، گاهی در قوس

نزول وارد محدوده زمان و مکان خواهیم شد. پس می‌شود که موجودی مادی باشد و طرزی از عالم ماده حرکت کند به عالم تجرد بار باید که این انتقال از این طرف زمان و مکان دارد، «کی» و کجا دارد که موجود است؛ اما وقتی بخواهد وارد آن دالان تجرد بشود نه «کی» دارد نه کجا. الآن نمی‌شود گفت شما این «العدل حسن» کی هست و کجا هست؟ می‌گوید این «کی» و کجا ندارد. اما من فلان روز، در فلان مؤسسه، در فلان کتابخانه به این قانون رسیده‌ام. اگر در فلان کتابخانه، در فلان پژوهشکده به فلان قانون رسیده‌ام، این زمان و مکان دارد؛ اما و ورودش به محدوده این قانون زمان و مکان ندارد، انسان به جایی می‌رسد که می‌گوید گذشته و حال یکسان است، آسمان و زمین یکسان است؛ آسمان بروی عدل حق است زمین باشی عدل حق است، ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ﴾؛ [۲۰] این دو مطلب یکی اینکه صنعت، تابع قانون است و خلقت، متبوع قانون، یکی اینکه نفس، مجرد است و قوس صعود و نزول دارد؛ گاهی از «کی» و کجا پرواز می‌کند، به بی‌کی و بی‌کجا می‌رسد، گاهی از بی‌کی و بی‌کجا نزول و هبوط دارد، به «کی» و کجا می‌رسد، این کار روزانه ماست. پس اینکه ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿يَسْتَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ﴾، به اینها بگو ﴿تُقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، [۲۱] وقتی قیامت قیام می‌کند نه تو می‌مانی، نه سائل می‌ماند، نه سؤال می‌ماند ﴿تُقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، این بار سنگین است، آسمان نمی‌تواند تحمل بکند، زمین نمی‌تواند تحمل بکند، سائل و مسئول نمی‌توانند تحمل بکنند دفعاً بساط آنها برچیده می‌شود، آن وقت زمان و مکان برچیده می‌شود، «کی» و کجا ندارد، قیامت «کی» است، قیامت کجاست. همان طوری که نمی‌شود سؤال کرد «العدل حسن» جایش کجاست؟ «الظلم قبیح» کی به دنیا آمده؟ این را نمی‌شود سؤال کرد. مائیم و قوانین مجرد. پس ما خودمان در بخش عالی تجرد روحمان، زمان و مکان نداریم، ما هر روز این قوس صعود و نزول را داریم. این است که فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، [۲۲] خدا خدایی است که اولش عین آخر است آخرش عین اول است، نه - معاذالله - این طور است که در یک بخش خدا اول باشد در بخشی دیگر خدا آخر باشد ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾، این از بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه است که «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ [غَيْرُ بَاطِنٍ] بَاطِنٌ»؛ [۲۳] ما ظاهری داریم، باطنی داریم؛ اما خدا ظهورش عین بطون است، این طور نیست که از جهتی ظاهر باشد از جهتی دیگر باطن، چون بسیط محض است مرکب که نیست. اولش عین آخر است این طور نیست که از یک جهت اول باشد از یک جهت آخر باشد. این اسمای چهارگانه سوره مبارکه «حدید» از غرر آیات است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾. این که حضرت فرمود: «وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ [غَيْرُ بَاطِنٍ] بَاطِنٌ»، هر اولی غیر خدا، غیر اول است، هر ظاهری غیر خدا غیر ظاهر است. خدا ظهورش عین بطون است اولش عین آخر است، اگر ما «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، خدا را می‌شناسیم که «هو الآخر» است، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»، خدایی را که می‌شناسیم «هو الآخر» است، آن «هو الآخر» یعنی معاد، چون معاد سیر اشیاء به طرف الهی است ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ [۲۴] است. اگر ﴿إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾، پس پایان همه اشیا لقای خداست. در بخش پایانی همین سوره مبارکه «قمر» می‌فرماید که خیلی‌ها

هستند که خدا را مشاهده می‌کنند؛ البته در منطقه سوم. ذات اقدس الهی «بالقول المطلق ممتنع الشهود» است چه در دنیا چه در آخرت، چه برای انبیا چه برای اولیا، چون او بسیط است، یک؛ و نامتناهی است، دو؛ بسیط تجزیه‌پذیر نیست که انسان یک بخش از آن را ببیند، بخشی دیگر را نبیند، چون نامتناهی است قدرت شهود ندارد؛ منتها هر چه که ببینیم؛ اسمای حسناى اوست، ظهور اوست فیض اوست، ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۲۵] را داریم می‌بینیم، قسمت /۱۳/ قمر/تسنیم

مطالعه تاریخ

در همان بخشی که درباره قارون سخن می‌گوید این آیه دارد که ما قبل از قارون، کسانی را خاک کردیم که اکثر بودند و آشد بودند. [۱۲] پس سه گروه بودند: یک عده صنایع قریش بودند، یک عده قارونی‌ها بودند، یک عده قبل از قارون. اینجا هم سه گروه قدرتمندان و سرمایه‌داران و حکام روزگار بودند؛ ارم بودند قوم عاد بود قوم ثمود بود و فرعون «ذی الأوتاد» بود. فرمود ما همه اینها را از بین بردیم

اگر بخواهد میزبان خدا بشود، آن وقت ندارد؛ فرمود هر وقت دعوت کردید من می‌آیم! ببینید کسی بخواهد مهمان خدا بشود همیشه نیست یک زمان خاصی است به نام مبارک رمضان، یک مکان خاصی است مثل حج و مراسم عمره و اینها است. اما اگر بخواهید میزبان خدا بشود دعوت بکند خدا را و خدا مهمان او بشود او وقت ندارد، فرمود: «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» [۲۱] هر وقت دلت شکست می‌توانی از من دعوت کنی. این است! این دل شکسته چقدر می‌ارزد خدا می‌داند! مگر اگر مختصر مشکلی پیدا کردیم شاید گله بکنیم فرصت، فرصت خوبی است. ببینید «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ چرا وجود مبارک امام مجتبی فرمود آه مظلوم [۲۲] این طور است یا سیدالشهداء (سلام الله علیه) در آن آخرین لحظه به امام سجاد وصیت کرد و وجود مبارک امام سجاد در آخرین لحظه به امام باقر (سلام الله علیهما) وصیت کرد و همه اینها فرمودند مبادا به کسی که پناهی جز خدا ندارد ستم بکنی! [۲۳] برای اینکه آن دل که شکسته است مهمانی را دعوت می‌کند این است! «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ»؛ این کتاب بوسیدنی نیست؟! فرمود دست خودت است بخواهی مهمان من بشوی من زیاد کار دارم، بخواهی مرا دعوت کنی هر وقت بخواهی من می‌آیم «أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ.»

این ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾ که در وسط قرار گرفت برهان مسئله است؛ یعنی تنها این حساب دنیا نیست آخرت هم هست. اما عظمتی که دین به ما داد به ما گفت تمدن شما در تدین شما است، بخواهی متمدن باشی، شریف باشی عزیز باشی آقا باشی مولا باشی گرانقدر باشی، مؤمن باش!

ببینید خدا جهان را آفرید خودش را به وصف کرامت متصف کرد که خدا کریم است قرآن را به عنوان کتاب کریم معرفی کرد ملائکه را به عنوان ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ [۲۴] معرفی کرده است، بزرگان عالم را با کَرَم معرفی کرده است بعد آمده گفت ما می‌خواهیم شما را کریم بکنیم همین! به ما شرف داد ما را معرفی کرد حیثیت ما را ذکر کرد، فرمود شما با مرگ نمی‌پوسید از پوست به در می‌آید، شما هستید که هستید که هستید که هستید! کدام مکتب است کدام دین است کدام حرف است از این بالاتر حرف بزند؟ بگویند شما برای همیشه هستید یک چند روزی در دنیا بعد برزخ بعد ساهره معاد بعد - إن شاء الله - بهشت برای ابد. در جهنم ممکن است برخی‌ها حرفی داشته باشند ولی در ابدیت بهشت که کسی حرفی ندارد. هیچ کسی پیدا نشده درباره ابدیت بهشت حرف بزند هیچ کسی ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾ [۲۵] فرمود شما چنین موجودی هستید؛ نه بیراهه بروید نه راه کسی را ببندید و کَرَم شما در این است که من شما را در مدرسه کَرَم دعوت کردم در کلاس کَرَم دعوت کردم حالا - إن شاء الله

ما یک تمدن داریم و یک تدین «و لا ثالث لهما» تمدن ما در تدین ماست.

پیش بینی

سوره مبارکه «فتح» که در مدینه نازل شد، آغازش یک منت الهی است و آن فتح مُبین است؛ فتح - إن شاء الله - همان طوری که در بخش‌های دیگر روشن خواهد شد، یک فتح مطلق است، یک فتح مُبین است و یک فتح محدود؛ آن فتح مطلق ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا﴾ می‌باشد که دیگر جامع همه این فتوح است. فتح گاهی در مبارزات سیاسی است، گاهی در مبارزات نظامی است و گاهی هم در مبارزات فرهنگی است؛ در همه بخش‌ها اسلام پیروز است و فتح برای مسلمین است. در جریان مبارزات - چه در بدر، چه در أحد، چه در خیبر و سایر جنگ‌ها - گرچه شهید دادند، ولی سرانجام پیروز شدند و مشرکان فرار کردند و به مکه برگشتند؛ منتها در این کریمه با جمله اسمیه و «إنّ» تأکید که می‌فرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾، به جای اینکه بفرماید «لِنَغْفِرَ لَكَ»، با فعل غایب ذکر فرمود؛ منتها اسم ظاهر را فاعل قرار داد و فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ﴾، نظم این‌طور اقتضا می‌کرد که بفرماید: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ «لِنَغْفِرَ»؛ اما وقتی «الله» که اسم اعظم است و با جامعیت ظهور کرد، همه این کمالاتی که در ﴿إِنَّا﴾ و ﴿فَتَحْنَا﴾ - این متکلم مع الغیر - حضور دارند، آن‌جا ظهور خواهند داشت. قسمت ۱/فتح/تسنیم

آینده نگری

قرآن کریم، گاهی به انسانها دستور می‌دهد که شما برای آینده‌تان کار خیر انجام بدهید، این یک طایفه از آیه است که می‌فرماید: ﴿وَقَدْ مَوَّأْنَا لِنَفْسِكُمْ﴾، این ﴿قَدْ مَوَّأْنَا لِنَفْسِكُمْ﴾، طایفه اولی است که می‌فرماید برای خودتان کار خیر بفرستید؛ نظیر آیه ۲۲۳ سوره مبارکه «بقره» که ﴿وَقَدْ مَوَّأْنَا لِنَفْسِكُمْ﴾، پس طایفه اولی آیاتی هستند که دلالت می‌کنند، امر می‌کنند، می‌گویند برای آینده‌تان

پیش‌فرست، خیر داشته باشید، طایفه ثانیه آیاتی هستند که دلالت می‌کنند هر کار خیری که شما فرستادید، ما ثبت می‌کنیم؛ نظیر آنچه که در آیه دوازده سوره «یس» است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾، هر چه را که در زمان حیاتشان فرستادند ما می‌نویسیم و هر چه هم به عنوان آثار اینها مانده است، ما می‌نویسیم که «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً» [۷] یا «مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً» مشمول همین آثار است؛ مادامی که اثر کار انسان محفوظ است، خدا آن اثر را برای انسان ثبت می‌کند، پس ﴿نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾، این هم طایفه ثانیه.

طایفه ثالثه آیاتی هستند که دلالت می‌کنند بر اینکه هر کار خیری که شما انجام دادید، این را نزد خدا می‌یابید، چنین نیست که او در لوح محفوظ ثبت بکند و شما از او بی‌خبر بمانید؛ نظیر آیه ۱۱۰ سوره «بقره» که فرمود: ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لَأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾.

طایفه رابعه آیاتی است که از وجدان به یافتن خبر می‌دهد، وقتی انسان سیر عمودی کرد، بعد از مرگ به دارالآخره رسید، آن را می‌یابد از آن یافتن حکایت می‌کند؛ نظیر آیه سی سوره «أل عمران» که ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾، چه اینکه درباره عمل سوء هم همین‌طور است، پس گاهی به ما می‌فرماید هر چه شما انجام دادید می‌یابید، گاهی هم گزارش می‌دهد، آنها که یافتند خبر آنها را به ما بازگو می‌کند، می‌فرماید روز قیامت روزی است که ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾، چه اینکه عمل سوء را هم می‌بینند و اصولاً در بسیاری از موارد کلمه «یوم» در قرآن کریم ناظر به قیامت است، به استثنای موارد دیگر که کلمه «یوم» را در جریان دنیا به کار برده است، وگرنه «یوم» و «یومئذ» در قرآن کریم نوعاً مربوط به قیامت است، گویا آنجا روز است؛ البته روزی است نه در مقابل شب، پس این چهار طایفه است که سیر اعمال ما را نشان می‌دهد.

این آیه محل بحث می‌فرماید ببینید شما برای آینده‌تان چه چیزی فرستادید؟ ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾؛ البته آن آیه دوم راه این نظر را مشخص می‌کند که ما از کجا بفهمیم کار خوبی کردیم؟ چون انسان بفهمد کار خوبی کرد و کار او مقبول شد، این یک امر عادی نیست، این نظیر درس و بحث عادی نیست که انسان ده سال یا بیست سال درس بخواند، بشود مجتهد. این یک راه دیگری می‌طلبد که انسان بفهمد عمل او مقبول شد یا نه؟ مقبول شدن را از ما خواستند نه اینکه کار کردیم یا نکردیم، ممکن است انسان دفتر خاطرات را ورق بزند و بفهمد یا حساب کند که چندین سال روزه گرفته، چندین سال نماز خوانده، چقدر نماز واجب خوانده، چقدر نماز مستحب خوانده؛ اما آیا می‌تواند بفهمد، اصلاً می‌شود فهمید عمل کسی مقبول است یا نه؟ این یک، اگر می‌شود راه دارد یا نه؟ این دو، اگر راه دارد آن راه چیست؟ این راه مدرسه نیست که انسان درس بخواند بفهمد عمل او نزد خدا مقبول است یا نه؟ باید ثابت کرد که این جزء اسرار مگوست که به هیچ کسی نمی‌گویند یا نه، ممکن است به ما بگویند اعمال شما مقبول است ممکن

است اگر ممکن است راه دارد یا نه، اگر راه دارد، راه آن چیست که انسان بفهمد عمل او مقبول است یا اینکه فرمود: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾، [۸] فقط از اهل تقوا قبول می‌شود، پس این ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، به ما می‌گوید شما نگاه کنید، معلوم می‌شود راه دارد، اگر راه بسته بود که به ما امر به نظر نمی‌کرد، معلوم می‌شود راه دارد. این نظر هم عبارت است صاحب‌نظر شدن است، نظریه دادن است؛ نظیر آنچه که در مقبوله آمده است، «مَنْ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا»؛ [۹] یعنی صاحب‌نظر بودن نه نگاه کردن در مقابل بصر، این نظر در حقیقت همان بصر است، این همان دیدن است، نه نگاه در مقابل دیدن؛ یعنی صاحب‌نظر باشید، نظریه بدهید، ببینید برای آینده چه کردید، کارتان مقبول شد یا نشد! این ما را به آن مرحله دعوت می‌کند و اگر ما نگاه نکردیم که برای آینده چه فرستاده‌ایم، به هر حال خواه و ناخواه نشانمان می‌دهند، چه بهتر که ما خودمان نگاه کنیم، اگر امروز در کمال طمأنینه و آرامش نگاه نکردیم، چه فرستادیم فردا با فشار نشانمان می‌دهند: ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَّا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾، [۱۰] آن روز است که افسوس و ناله بلند است، چنین نیست که اعمال ما مکتوم باشد و هرگز نشانمان ندهند، اگر امروز نگاه نکردیم و صاحب‌نظر نشدیم و ترمیم نکردیم، فردا با فشار نشانمان می‌دهند، اینکه در بعضی از قسمتهای دیگر قرآن کریم آمده است که ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَّا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾ همین است. پایان سوره مبارکه «نبأ» این است که ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾، [۱۱] قیامت حق است؛ یعنی هیچ بطلان در او نیست، نه تنها معصیت در او نیست دروغ در او نیست، چون همه چیز حاضر است، جد کسی متمشی نمی‌شود که دروغ بگوید، دروغ در ظرف غیبت مؤثر است؛ یعنی کسی که الان در این جمع نیست، می‌توان به او گزارش دروغ داد که مثلاً در سقف این مدرسه چند پنکه کار می‌کرد، این گزارش دروغ برای غایب میسر است؛ اما کسانی که در این مجمع حاضر هستند، در این مشهد حاضر هستند، نمی‌شود به آنها گفت در سقف پنکه کار می‌کند، چون با حضور، کذب متمشی نمی‌شود، قیامت ظرف ظهور و حضور همه حق است: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾، آنجا اصلاً خلاف راه ندارد، چون خلاف راه ندارد، اگر کسی در دنیا اهل نظر نبود، همه اعمال او را بدون کم و کاست نشانش می‌دهد: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَأْ * إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾، چه موقع؟ ﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَّا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾، [۱۲] این می‌شود روز افسوس و آسف، پس اگر ما در دنیا صاحب‌نظر نبودیم، در آخرت نشانمان می‌دهند، آن روز که اعمالمان را نشان دادند، هیچ راه برای ترمیم نداریم و امروز است که راه برای ترمیم باز است؛ لذا فرمود: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ و این کار چون کار دشواری است در قیامت هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند که این کار برای من نبود یا فلان کار را من انجام دادم.

در سوره مبارکه «القیامه» می‌فرماید ما در قیامت اعمال افراد را به افراد گزارش می‌دهیم: ﴿يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمْتَ وَ آخِرًا﴾، [۱۳] در قیامت گزارش می‌دهند هر کسی مُنبأ می‌شود به آن نبأ می‌رسد، گزارش می‌رسد که تو آن کار را کردی، بعد فوراً استدراک می‌فرماید که چه حاجت که ما گزارش بدهیم، چه نیاز به تنبئه، چه نیاز به اینکه او مُنبأ بشود، نبأ به او برسد: ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾، [۱۴]

این ﴿بَلِّ﴾، برای آن است که روشن کند نیازی به تنبئه و گزارش نیست، چرا حالا ما به او بگوییم چه کرده‌ای؟ خود او می‌داند، چه کرده است: ﴿بَلِّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ﴾، این «تاء» ﴿بَصِيرَةٍ﴾، «تاء» مبالغه است نه «تاء» تأنیث، نظیر «علامه» ﴿بَلِّ الْإِنْسَانَ﴾، چون انسان مذکر است و خبری هم که برای او آمده ﴿بَصِيرَةٍ﴾ آمده؛ یعنی مثل اینکه گفتیم «زید علامه»، «الانسان علامه» اینجا ﴿بَصِيرَةٍ﴾ این «تاء» برای مبالغه است: ﴿بَلِّ الْإِنْسَانَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ﴾، خیلی می‌داند، ﴿وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ﴾، [۱۵] هر چه هم بخواهد خود را توجیه کند، می‌فهمد چه کرده است. آن روز می‌فهمد چه کرده است، امروز نمی‌فهمد چه کرده است، حالا روشن می‌شود که شاید در بین هر هزار نفر ما اهل محاسبه به این معنا کم داشته باشیم که چرا فرمود: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، همه مکلفیم؛ اما راهیان این راه کم هستند. فردا همه می‌فهمند که چه کرده‌اند، امروز هر کسی درصدد توجیه خود است، فرق امروز و فردا این است، فردا توجیه‌پذیر نیست؛ یعنی نه ما خودمان می‌توانیم خودمان را فریب بدهیم نه می‌توانیم دیگری را گرفتار نیرنگ کنیم؛ ولی امروز می‌توانیم خودمان را فریب بدهیم و دیگری را گرفتار نیرنگ بکنیم، امروز در درون ما این نفس مسوِّله فعَّال است، نفس مسوِّله غیر از نفس اماره است، نفس اماره را انسان می‌شناسد. کسی از خیابانی عبور می‌کند نفس شهوی او، او را امر می‌کند به معصیت، او می‌داند که این معصیت است و چون می‌داند معصیت است، به هر حال مرتکب می‌شود، بعد حالا یا توبه می‌کند یا در فکر توبه است و مانند آن، نفس اماره را انسان می‌شناسد، برای اینکه حین ارتکاب می‌داند این معصیت است؛ اما نفس مسوِّله را نمی‌شناسد، نفس مسوِّله کارش این نیست که انسان را به زشتی امر بکند، نفس مسوِّله انسان را اغوا می‌کند، می‌گوید این کار، کار خوبی است، تمام خصوصیت‌های روانی هر کسی را این مرحله به نام نفس مسوِّله شناسایی می‌کند که این شخص از چه چیزی خوشش می‌آید، این یک مطلب. قسمت /۱۵/ حشر/تسنیم

اگر کسی بخواهد حساب کند سود و زیانش را حساب کند، باید یک دفتر ثبت اعمالی داشته باشد، ببیند چه کرده است بعد حساب کند، اگر بازرگانی خواست حسابرسی کند در هنگام داد و ستد، اگر این داد و ستدش را ننویسد که در موقع حسابرسی نمی‌تواند حسابرسی خوبی باشد، پس هر محاسبه‌ای فرع بر مراقبه است، اول مراقبه است، آدم مراقب باشد که چه می‌کند بکوشد کار بد نکند؛ ولی هر چه کرد یادداشت کند، چنین نیست که حسنات به یادش بماند، سیئات از یاد او برود بعد بخواهد محاسبه کند، محاسبه کند این محاسبه بدون آن مراقبه که میسر نیست تا ممکن است باید رقیب خود باشد، رقبه بکشد، گردن بکشد که کار بد نکند اولاً و هر چه کرد کاملاً یادداشت کند که من فعلاً معصیت را کردم، فلان کار را هم انجام دادم، این تقوای در مراقبت است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ﴾، دعوت به محاسبه است، حالا که می‌خواهید محاسبه کنید، متقی باشید در محاسبه، این حبّ به نفس و ادارتان نکند که کارهایتان را توجیه کنید، بگویید ما این همه خدمت کردیم مبادا - معاذ الله - کارهای ما رنگ اداره معیشت داشته باشد! آن‌گاه به پای دین بنویسیم، تدریس ما، تألیف ما، سخنرانی ما، نماز ما هر کاری که با مردم در میان بگذاریم، ما باید درد

خودمان را بگوییم، دیگر درد کشاورز و دامدار که ما مسئول نیستیم، او مسئول خود است، ما این کارهایی که داریم برای آن است که معیشت ما اداره بشود یا برای اینکه رسالتمان را ایفا کنیم و چقدر با این سخنان ما مردم راه افتادند، اینها محاسبه است.

فرمود شما در مراقب باتقوا باشید، در محاسبت باتقوا باشید، چون تقوا اصلی است که در هر جایی خصوصیت همان‌جا را نشان می‌دهد، در مسایل عبادی تقوای عبادی است، وقتی مسئله جبهه و جنگ مطرح است، تقوای نظامی است. وقتی مسئله معاملات است، تقوای معاملاتی است. وقتی مسایل سیاسی است، تقوای سیاسی است و همچنین در مسایل تهذیب نفس و تزکیه نفوس، اگر گفته شد مراقبت با تقوا، محاسبت با تقوا، یعنی چنین نباشد که تمام کارهایتان را توجیه کنید ما رفتیم این همه سخنرانی کردیم، بسیار خوب! سخنرانی کردید؛ اما چند نفر هدایت شدند، اگر همین حرف را دیگری می‌خواست بیان کند، ما خوشحال بودیم یا خوشحال نبودیم، آن‌گاه انسان - معاذ الله - می‌بیند که چیزی پایان عمر برای او نمی‌ماند، گرچه از نظر مقام بحثهای فقهی این ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾، [۲۸] حمل بر تمام قبول و قبول کامل است و شرط فقهی قبول عمل تقوا نیست؛ یعنی تقوای عامه نه تقوای عمل، تقوای عمل شرط فقهی اوست؛ یعنی هر عملی که انسان انجام می‌دهد، آن عمل باید «لله» باشد، حالا این شخص در جای دیگر معصیتی کرده است، عیب ندارد. تقوای فاعل شرط قبول عمل نیست؛ ولی تقوای فعل یقیناً شرط قبول عمل است؛ یعنی فعلی مقبول خداست که آن فعل «لله» باشد، حالا این شخص در جای دیگر معصیتی کرده است، کرده باشد. شرط صحت عمل عدل عمل است، نه عدل عامل چنین نیست که عامل اگر فاسق بود، هیچ عملی از اعمال او مقبول نیست، اینطور نیست؛ البته اگر عامل عادل و باتقوا بود، این قبول به مرحله کمال می‌رسد، پس این دو تا مسئله فقهی از هم جداست؛ اما از نظر بحث کلامی چطور؟ نفسی که فاسد است و فاسق است، اگر کار خوبی کرده است، این کار خوب آن قدرت را دارد که بالا برود یا نه؟ از کار چقدر ساخته است؟ کار اصل است یا آن ملکات نفسانی اصل است؟ کار را قرآن کریم فقر می‌داند تا نفس صالح و عادل و باتقوا نباشد، بالا نمی‌رود. اگر بخواهد بالا برود عمل صالح سکوی پرواز اوست، فرمود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾، [۲۹] عمل صالح رافع است. زیر بال این کلمه طیب را می‌گیرد که و پرواز کند، وگرنه آن که پیشتاز و پیشواست کلمه طیب است، عقیده است، کلمه طیب توحید است، ولایت است، نبوت است، رسالت است که به هر حال به عقیده برمی‌گردد، به نفسانیات برمی‌گردد و چنین نیست که این کلمه بالا برود و متکلم بالا نرود. کلمه با متکلم بالا می‌رود؛ لذا گاهی قرآن کریم در سوره «انفال» به ما می‌فرماید: ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، [۳۰] گاهی می‌فرماید وقتی اینها راه افتادند، در سوره «آل عمران» دارد: ﴿هُمُ دَرَجَاتٌ﴾، [۳۱] خود اینها می‌شوند درجات، چنین نیست که در آیه سوره «آل عمران» «لام»ی محذوف باشد که «لهم درجات» که پس پیشتاز روح است و عواید است و ملکات نفسانی است و اخلاق است، حُسن فاعلی است و حُسن فعلی به تبع او حرکت می‌کند، این سکوی پرواز است، پس در بحثهای کلامی اگر کسی خواست رشد بکند، چاره جز صلاح و سداد روح نیست، اگر کسی روحش به اینجا رسید، خدا نه تنها کار او را قبول می‌کند؛ بلکه خود او را

قبول می‌کند، برای توده مردم تلاش و کوشش این است که عملشان را خدا قبول بکند، می‌گوییم «یا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ» [۳۲] و امثال آن، اما آنها که همّت بلند دارند، آنها هم چنین دعایی می‌کنند، می‌گویند خدایا عمل ما را قبول کن یا می‌گویند خدایا ما را قبول کن! درباره زکریا و پرورش زکریا حضرت مریم (عَلَيْهِمُ السَّلَام) را خدای سبحان فرمود که عمل مریم مقبول من است یا خود مریم را خدا قبول کرد؟ مادرش که نذر کرد بر اساس حُسْن نیت که این فرزند صالح را خدمتگزار بیتش قرار بدهد، کار مریم را خدا قبول کرد یا خود مریم را؟ فرمود: ﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ﴾، [۳۳] خود گوهر ذات را خدا قبول کرد، این است که بین «الصالحین» با «عملوا الصالحات» فرق است، گاهی شما کسی را دوست دارید که از درون او محبت او را احساس می‌کنید، گاهی می‌دانید که این شخص در درون ذاتش صالح نیست؛ اما چند کار خوب هم کرده است، کار او را دوست دارید نه گوهر ذاتش را، بین «عملوا الصالحات» با «الصالحین» فرق است، گاهی گوهر ذات را خدا قبول می‌کند، آنها کسانی هستند که حُسْن فعلی با حُسْن فاعلی را به هم آمیختند، هم عملشان باتقواست هم عامل باتقواست، گاهی شخص خود معصیت می‌کند؛ اما چند کار خوب هم دارد، نماز می‌خواند؛ ولی در خارج نماز معصیت دیگر هم دارد، خدا نماز او را قبول می‌کند نه خود او را، اما کسی که در خارج نماز مثل درون نماز آدم صالحی است، خدا گوهر ذات او را قبول می‌کند، این است که در مراقبت باید باتقوا، در محاسبه هم باید باتقوا، شاید تقوای در مراقبت این قدر سخت نباشد؛ اما تقوای در محاسبه بسیار سخت است که انسان قاضی خود باشد، حبّ نفس را کنار بگذارد کار خود را بدون حبّ و بغض داوری کند، چون «حُبَّكَ الشَّيْءُ يُعْمِي وَ يَصِمُ»، [۳۴] انسان وقتی به خود علاقه‌مند است، سخت است که خود را محکوم کند، چرا شما می‌بینید دوتا طلبه در یک حجره با اینکه سوّمی هم نیست غیر از خدا، کسی فهمید که حق با هم بحث اوست؛ اما تا آخر می‌کوشد که حرف خود را اثبات کند، اگر هم «بین‌الرشد» شد، معلوم شد که حق با رفیق اوست، باز هم می‌خواهد بگوید من هم مطلبی را می‌خواستم بگویم که از طرف دیگر صحیح است، حاضر نیست اعتراف کند، این کسی که در حجره دو نفره حاضر نیست اعتراف کند، بگوید من اشتباه کردم، فردا اگر کار اجتماعی به دست او رسید، حاضر است بگوید من اشتباه کردم؟! این از همین دو نفر باید اصلاح بشود تا وقتی وارد جامعه شد، آن شهامت را داشته باشد یا بد نکند یا اگر اشتباه کرد، فوراً اعتراف کند. این کار، کار آسانی نیست، چون کار آسانی نیست؛ لذا قبلش به صورت ایجاب کَلِّ، بعدش به صورت سلب کَلِّ، وسطش به عنوان قضیه موجهه جزیه، قضیه مهمله که در قوه موجهه جزیه است، اولش ﴿بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾، موجهه کلیه، بعدش هم ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، موجهه کلیه، بعدش هم ﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾، سالبه کلیه شامل همه می‌شود، این جمله مهمله که در وسط قرار گرفت نه برای آن است که محاسبه برای بعضیهاست، بلکه بعضیها اهل حساب هستند: ﴿وَ لَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، گرچه بر اساس آن شواهد سیاقی این هم مثل موجهه کلیه است؛ یعنی

کلّ نفسٍ نظر کند؛ اما سرّ عدول از خطاب به غیبت و از ایجاب کلیّ به ایجاب جزئی این است که اهل حساب کم هستند. قسمت
۱۵/حشر/تسنیم

﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾؛ نه هراسی از آینده دارید و نه چیزی را از دست دادید که هم اکنون غمگین باشید! به هر حال انسان بین دو خطر است: یا می‌ترسد که آینده چیزی بیاید که موجودی او را بگیرد، یا قبلاً چیزی را از دست داد که هم‌اکنون غمگین است، گرچه حُزن احياناً نسبت به آینده هم مطرح است. فرمود نه نسبت به گذشته و نه نسبت به آینده چیزی نیست که شما را غمگین یا هراسناک کند. قرآن کریم می‌فرماید این بندگانی که ما استثنا کردیم، آن ﴿بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ﴾ که گفتیم شرح حال آنهاست. قسمت ۲۳/زخرف/تسنیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خداوند پروا کنید و هر کس به آن چه برای فردای (قیامت) خود فرستاده است، بنگرد. باز هم از خدا پروا کنید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، به خوبی آگاه است.

فرمان تقوا در این آیه تکرار و تأکید شده است که علاوه بر تأکید، می‌تواند معانی متعددی داشته باشد، از جمله:
۱. تقوای اول مربوط به اصل کار و تقوای دوم مربوط به کیفیت آن باشد.
۲. تقوای اول مربوط به انجام کار خیر و تقوای دوم مربوط به ترک محرمات باشد. ۳. و شاید تقوای اول مربوط به توبه از گذشته و تقوای دوم مربوط به ذخیره کردن باشد.
در روایات می‌خوانیم: با نیمی از یک دانه خرما، یا اگر ندارید با سخنان خوب، دل‌هایی را شاد کنید تا در قیامت که خداوند می‌پرسد: من به تو چشم و گوش و... دادم چه ذخیره‌ای فرستادی، شرمنده نباشید. زیرا در آن روز بعضی به هر سو می‌نگرند، ولی ذخیره‌ای که وسیله نجاتشان باشد از پیش نفرستاده اند (۵۳).

- ۱- ایمان، زمینه تقوا و شرط ثمر بخشی ایمان، داشتن تقوا است. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا»
- ۲- به امید کار خیر وارثان نباشیم، هرکس به فکر قیامت خود باشد. «ولتنظر نفس ما قدمت لغد»
- ۳- در آنچه به عنوان عمل صالح ذخیره می‌کنیم، دقت کنیم. «ولتنظر نفس ما قدمت»
- ۴- محاسبه نفس لازم است. «و لتنظر نفس» (اگر امروز دقت نکنیم، دقت فردا سبب شرمندگی خواهد بود. «یوم ینظر المرء ما

- قدّمت یداه و يقول الكافر یا لیتنی كنت ترابا(۵۴)»
- ۵ - قیامت، نزدیک است. «لغد» (چنانکه در جای دیگر نیز می فرماید: «انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا(۵۵)»
- ۶- آینده نگری و عاقبت اندیشی، لازمه ی ایمان است. «ما قدّمت لغد»
- ۷- تقوا، زمینه محاسبه نفس و محاسبه نفس، سبب رشد و تقویت تقوا است.
- «و لتنظر نفس» میان دو «اتقوا الله» قرار گرفته است.
- ۸ - هیچ کس در هیچ مرحله ای خود را ایمن نداند. «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله... و اتقوا الله»
- ۹- ایمان به خبیر بودن خداوند، عامل تقوا است. «واتقوا الله... ان الله خبیر»(آینده نگری در تفسیر نور / حشر / آیه ۱۸)

محاسبه گری

می تواند نصیحتی برای همه ما باشد و آن دعوت به محاسبه است که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، [۳۰] که این ما را دعوت به مراقبه و محاسبه می کند، ما حالا که درسهایمان را خواندیم و از محیط علم فاصله می گیریم به محیط ابلاغ و تبلیغ و تعلیم می رسیم، محاسبه بکنیم ببینیم که حامل رسالت حوزه هستیم یا حامل رسالت حوزه نیستیم، اولین راهش آن است که اهل محاسبه باشیم و محاسبه هم بدون مراقبه میسر نیست، انسان تا رقیب خود نباشد، نمی تواند سود و زیان کار خود را حساب بکند، اول باید مراقب باشد ببیند چه کار کرده است و چه کار نکرده است، بعد این کارهای کرده و کارهای نکرده را حساب بکند، ببیند سودش کدام است و زیانش کدام، پس هر محاسبه ای فرع بر مراقبه است، حالا مراقبه بر مطالب دیگر متفرّع است، آن یک بحث دیگری دارد. در این آیه کریمه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾، شما از خدا بپرهیزید و هر کسی ببیند برای فردای خود چه چیزی فرستاده است: ﴿و لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾، مسئله قیامت به قدری جدی است که قرآن کریم از او به فردا یاد می کند و ما را هم به محاسبه دعوت می کند، می فرماید هر کسی نگاه کند، ببیند برای فردای خود چه چیزی فرستاده است و چون محاسبه بدون مراقبه نمی شود؛ لذا ما را به تقوا دو بار دعوت کرده است: یکی تقوای قبل از محاسبه است، یکی تقوای در محاسبه، کمتر آیه ای در قرآن کریم است که با اینکه جمله هایش کم است، دو بار ما را به تقوا امر می کند، اینها تکرار نیست، اینها تأسیس است نه تکرار این تقوای اولی مربوط به مراقبت است، تقوای دوم مربوط به محاسبه، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾، در مراقبت، حالا که می خواهید مراقب خود باشید، چنین نباشد که فقط کارهای خوب را یادداشت کنید و کارهایی که خوب نیست از یادتان برود چون وقتی که می خواهید حساب بکنید سود و زیان را بسنجید باید همه اعمال را احضار کنید، پس در هنگام مراقبت باید باتقوا باشید، آن تقوای دوم تقوای محاسبه است، حالا که مراقب بودید و هر کاری که کردید، ضبط

کرده‌اید، در محاسبه هم اهل تقوا باشید، چنین نباشد که مرتب بخواهید خود را حاکم کنید و کارهای خود را توجیه کنید و مانند آن، بلکه در محاسبه هم باتقوا باشید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾، در مراقبت، مراقبت را هم که گفتند مراقبت، برای آن است که انسان رقبه می‌کشد، گردن می‌کشد که خوب ببیند اینها که نگهبانان امتحان هستند در جلسات امتحانی حضور دارند، اینها را می‌گویند رقیب و مراقب و رقیب را هم که می‌گویند رقیب برای اینکه خوب گردن می‌کشد، رقبه می‌کشد تا افراد را کاملاً زیر اشراف بگیرد و خوب ببیند فرمود شما رقیب خود باشید، هر کاری که می‌کنید مواظب باشید که دارد چه می‌کنید. اگر کسی اهل مراقبت باشد، در حین عمل بعضی از معاصی را ترک می‌کند و اگر مبتلا به بعضی از معاصی شد، چون اهل مراقبت است به هر حال یادداشت می‌کند که من این معصیت را کردم به هر حال باید جبران بکنم، اگر معصیت هست یقیناً باید جبران بشود، در هنگام محاسبه خود را محکوم می‌کند، وقتی محکوم کرد، آن وقت می‌نالد ما یک سلاح که بیشتر نداریم به نام «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ»، [۳۱] بعضی از اساتید ما (رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ) حرف لطیفشان این بود که ما به درگاه خدا هر چه ببریم بگوییم خدایا ما عمری زحمت کشیدیم، علم یاد گرفتیم، تازه اول دین ماست، اول بدهکاری ماست می‌فرماید خلیفها علاقه‌مند بودند که علم یاد بگیرند، ما این توفیق را فقط به تو دادیم، ما هم که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [۳۲] هستیم، برای ما چه آوردی؟ اینجا در این محضر چه آوردی؟ هر کمالی را انسان به محضر حق ببرد، می‌بیند تازه اول دین اوست، خدا می‌فرماید این توفیق را ما به تو دادیم و خودمان هم معدن این کمال هستیم، این است که انسان وقتی در درگاه حق می‌رود، یک سلاح دارد، همه‌اش «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ» همین غیر از ناله هیچ چیزی نمی‌خرند، اگر غیر از ناله چیز دیگر اثر می‌کرد، هم به ما می‌آموختند عملاً و هم می‌گفتند قولاً، اگر کسی بخواهد با ناله اینها را شستشو کند، در صورتی است که اهل محاسبه باشد، چطور فردا ما را حسابرس خودمان می‌کنند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾، [۳۳] ما یک حسابرس بسیار خوبی خواهیم بود، چطور فردا حسابرس هستیم، امروز حسابرس نیستیم؟ فردا همه کارها مشهود است، چون ﴿لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾، [۳۴] همه را می‌بینیم وقتی دیدیم؛ البته حسابرس خوبی هستیم، حسابرسی سهلی است، چون همه را مشاهده می‌کنیم؛ البته طوری خدا با ما حرف می‌زند، کسی که پهلوی ما ایستاده است نمی‌شنود، این در روایات باب قیامت هست، قبل از ورود در جنت در موقف حساب هست که خدای سبحان اعمال بعضیها را به آنها نشان می‌دهد، آنها که می‌خواهد آبروی آنها را حفظ بکند، آنها که آبروی کسی را نریختند و پرده‌پوشی کردند، خدا هم پرده‌پوشی می‌کند به هر حال همه گناهانش را نشان می‌دهد و با او سخن می‌گوید، طوری که کسی که در کنار او نشسته است یا ایستاده است، اصلاً نه می‌شنود و نه می‌بیند، این روایات در باب موقف قیامت و عندالحساب هست، آن‌گاه به انسان می‌گویند: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾، خودت حسابرس خوبی باش! پس انسان می‌تواند حسیب خوبی باشد، در صورتی که همه اعمال را ببیند، اگر اهل مراقبه باشد و اهل محاسبه باشد، حسابرس خوبی هم هست و چون حسابرس خوبی هم هست، زودتر مشکل را حل می‌کند و به آسانی هم حل می‌شود؛ لذا در این آیه کوتاه دو بار

تقوا ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾، آن تقوای در مراقبت است، این تقوای در محاسبت است و اگر عالمی از حوزه رفت به عنوان اینکه ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ [۳۵] شد، ﴿و لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾ شد، این «طوبی ۰ له و حُسن مآب»، شما عزیزان که حالا به شهرتان و دیارتان می‌روید، سعی کنید مُنذِر باشید، مردم را از جهنم بترسانید، اگر کسی خودش اهل ترس از جهنم بود، مردم را می‌تواند از جهنم بترساند، گرچه این آیه مبارکه در فنّ شریف اصول و امثال اصول آن لطافت خود را از دست داد، این ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾، به معنای «لیبلغوا» شد. «لیخبروا» شد و امثال آن ولی چنین نیست، این آیه همچنان لطافتش را حفظ می‌کند، این آیه نمی‌گوید شما بیایید حوزه‌ها درس بخوانید تا بروید شهر و روستایان سخنرانی کنید، درس بگویید، کتاب بنویسید، امام جماعت باشید، سخن‌وری کنید، مجلس تشکیل دهید، اینها همه وسیله است، چون اینها خیلی آسان هم هست و - مَعَاذَ اللَّهِ - حرفه هم هست، اینها را از ما نخواستند، این آیه از ما می‌خواهد بیاید درس بخوانید به جای پیغمبر بنشیند، پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) اولین رسالتش این بود که ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، [۳۶] مردم را از خدا بترسان! هیچ چیزی جامعه را اصلاح نمی‌کند، مگر «خوف من الله» مردم را از جهنم بترسانید، به مردم بگویید گناه سمّ است و باطن گناه آتش است، نه سخنرانی کنید، سخنرانی کردن، کتاب نوشتن، استاد شدن، درس گفتن اینها خیلی سخت نیست، شما می‌بینید صدها نفر در حوزه‌ها مدرّس می‌شوند، مصنّف می‌شوند، مؤلّف می‌شوند؛ اما همه ما در به در به دنبال یک آدم می‌گردیم که حرفش در ما اثر کند، چرا؟ مرحوم مفید (رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِ) از معصوم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) نقل می‌کند که رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وقتی سخن از قیامت به میان می‌آورد: «تَحْمَارٌ وَ جَنَّتَاهُ ... كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ»، [۳۷] اصلاً دو صورتش سرخ می‌شد، وقتی از جهنم می‌خواست حرف بزند؛ مثل اینکه فرمانده لشکر از حمله غافل‌گیرانه دشمن می‌خواهد خبر بدهد، چگونه سراسیمه است و صورتش سرخ است، پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) وقتی می‌خواست انداز کند از جهنم حرف بزند؛ مثل آن فرمانده لشکری بود که از حمله یک جیش جرّار داشت خبر می‌داد، «كَأَنَّهُ مُنْذِرٌ جَيْشٍ»، صورتش سرخ می‌شد، از ما این را می‌خواهند، اگر گفتند علما ورثه انبیای هستند به انبیا گفتند ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، اگر ما این را توانستیم حفظ بکنیم، همه مسایل حفظ می‌شود و اینکه می‌بینید مردم سراسیمه برای امام واقعاً داغدارند و گداخته شدند، سرّش همین است. او داغی در جگر داشت، گاهی آن اوایل که ما خدمتشان می‌رسیدیم من می‌دیدم، وقتی سخن از یک خلاف شرع می‌شد، این دین را و احکام شرع را و حلال و حرام خدا را مثل یا قوی‌تر از ناموس خود می‌دانست، این‌طور بود. اگر به کسی بگویند به ناموس تو تجاوز شد، چطور صورتش سرخ می‌شود، نیازی به سوگند نیست، یک روز همان اوایل که در شورا بودیم، من دیدم صورت این سید سرخ شد، وقتی گفتند فلان‌جا معصیت شد، در فلان زندان خلاف عمل شد، کلّ صورت سرخ شد، مثل اینکه به کسی بگویند به ناموس تجاوز شد، این‌طور بود، این البته اثر دارد، از ما این را می‌خواهند: ﴿لِيُنذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾، اگر این شد - إِنْشَاءَ اللَّهِ - یقیناً اثر دارد، ما بکوشیم چنین باشیم که لااقل خودمان را دریابیم حالا نتوانستیم مُنْذِرِ دیگران باشیم، لااقل خودمان را دریابیم، امیدواریم خدا به همه شما عزت دنیا و آخرت مرحمت کند! قسمت /۱۴/ حشر/تسنیم

قضا و قدر

قضا و قدر هست؛ اما بشر کدام آن را انتخاب بکند؟ یک وقت است که در مسیر قضا و قدر الهی است یک وقت است که «يُحَرِّفُونَ كَلِمَ اللَّهِ» است، این «يُحَرِّفُونَ كَلِمَ اللَّهِ» دیگر نمی‌تواند دینی باشد. یک وقت است که دین می‌گوید اگر کسی در اثر گرانی یا تورم یا تحریم کوتاه آورد، حکومت اسلامی «فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُوَدِيَ دِينَ» [۱۱] ما این را بگذاریم کنار و ببریمش زندان، این دین در کتاب «قرض»، نه کتاب «دین» ما در فقه کتاب «دین» نداریم، چون «دین» حساب و کتابی ندارد، علم نیست هر کسی مال مردم را تلف کرده بدهکار است، نسیه خرید بدهکار است، سلفی خرید بدهکار است، دین حساب و کتابی ندارد قرض است که علم است و فقه است و کتاب خاص دارد در فقه به نام «کتاب القرض» ایجابی دارد، قبولی دارد، شرایطی دارد. این روایت در کتاب قرض هست که اگر کسی در اثر تحریم، رکود یا علل و عوامل پیشبینی نشده، بدون تقصیر بدهکار بود «فَعَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُوَدِيَ دِينَ» ما نه تنها به این عمل نکردیم و نمیکنیم، او را به زندان هم میبریم. این علم می‌شود علم غیر دینی، حالا عالم آن، معلّم آن، نویسنده آن ممکن است مسلمان باشد، غرض این است که تمایز علوم به تمایز موضوعات است؛ یک، اگر علمی موضوع آن «فعل الله» باشد یا «قول الله» بود، صد درصد دینی است؛ این دو، معلم او یا کافر یا ملحد یا مشرک یا متقی یا موحد، تمایز علوم که به تمایز معلّم نیست، تمایز علوم که به تمایز مدرّس نیست. مرحله بعدی اگر علمی موضوع آن فعل انسان بود این می‌تواند دینی باشد می‌تواند غیر دینی باشد، انسان که معصوم نیست. انواع و اقسام هنر، انواع و اقسام صنعت، انواع و اقسام سیاست، انواع و اقسام اقتصاد، همه اینها میتوانند هم دینی باشند هم غیردینی، علوم انسانی الا و لابد دینی نیست ولو انسان آن مسلمان باشد. علم را که با مدرّس و استاد و معلّم نمیسنجند، علم را با موضوع و محمول می‌سنجند. قسمت /۲۲/ ذاریات/تسنیم

فعل خدا وصف خود را دارد، زمین یا متحرک است یا ساکن، ما که نباید بگردانیم. آسمان یا متحرک است یا ساکن، سرّ شمس این است، سرّ قمر این است، شمس و قمر تعامل آنها این است! مگر او منتظر است که ما به او نور بدهیم؟! او منتظر فرمایش ما نیست، او منتظر محمولاتی است که خدا به او داده است. موضوع اگر فعل خدا است، محمول عرض خاصّ خودش را دارد؛ اما کارکرد بشر بر اساس افعال خدا موضوعی است جدا که «له محمول آخر»، این می‌تواند هم دینی باشد هم غیردینی باشد، حالا اگر کسی از مواد اولیه بمب میسازد، این ساختن بمب، فعل انسان است نه «فعل الله» آن ذرات را خدا آفریده است به ما هم گفته که این گونه ترکیب نکن که مواد سوخت و سوز و انفجاری بشود. بشر آمده است یک ترکیب نامیمونی درست کرده به نام بمب، این فعل بشر است، آن

ذرات را ذات اقدس الهی خلق کرده که آن ذرات اثر خود را «عند الوساطة» دارند، اثر خودشان را «عند التركيب» دارند. به ما گفتند این ترکیب را نکن، انسانی که از این ذرات بمب ساخته است این فعل انسان است که می‌شود محرّم و غیردینی. قسمت ۲۲ ذاریات/تسنیم

در جریان مصیبت، مصیبت یعنی می‌رسد به شما؛ (اصابت) ما به آن امور تلخی می‌گوییم مصیبت. چیزهایی که خوب هم باشد، مصیبت است؛ یعنی می‌رسد. فرمود همه اینها حساب شده است. این حادثه‌ای که به شما رسید؛ چه تلخ چه شیرین، این اولاً در کتاب قبلی، برابر آنچه در سوره مبارکه «حدید» آمده است رقم خورد. آیه ۲۲ سوره مبارکه «حدید» این است: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾، چون خدا خالق است و باری هم هست. بعد از آن نقشه کشیدن و تدبیر کردن، او باری سماوات و ارض هم هست. فرمود: ﴿قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾؛ ما در آن کتاب قبلی تنظیم کردیم. به هر حال باید درباره این حادثه تصمیم بگیرید. درباره این حادثه باید شکر بکنید یا این نعمت را بجا مصرف بکنید، باید تصمیم عاقلانه بگیرید. اگر یک حادثه تلخ است، باید تصمیم عاقلانه بگیرید که به زحمت نیفتید. چه کار کنیم؟ فرمود این رخدادهای تلخ یا غیر تلخ به شما می‌رسد: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ در دستگاه الهی حساب شده است. حالا ما چه کار کنیم؟ فرمود اگر برون‌رفت می‌خواهی، قلب خود را به خدا بسپار: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾؛ اگر باید صبر بکنی، راه صبر را به شما نشان می‌دهد؛ اگر بخواهی علاج بکنی، راه علاج را نشان می‌دهد؛ اگر بخواهید مصرف بکنی، راه مصرف را نشان می‌دهد؛ درست است که اصل کلی است، در همه موارد می‌تواند مصداق داشته باشد؛ اما درباره این رخداد، برون‌رفت آن را خدا نشان می‌دهد. کل نظام دست یک نفر است، اگر کسی قلب خود را به همان یک نفر بسپارد راهنمایی می‌کند: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ که در این حادثه چه بکند؟ یک وقت است باید صبر بکند، یک وقت باید مبارزه بکند، یک وقت مثل اینکه حضرت امیر (سلام الله علیه) در جریان سقیفه صبر می‌کند، یک وقت در جریان مبارزه با دشمنان بیگانه است؛ این بیان صریح حضرت است فرمود: ﴿رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ﴾؛ [۲۰] یک ملت زیر ستم باشید و ستم‌پذیر باشید و اینها نیست. سنگ را از هر جا آمد، برگردانید! این که در نهج البلاغه آمده فرمود: ﴿رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ﴾؛ کاری به مردم نداشته باشید، به کشور دیگر حمله نکنید. آدمی که ﴿يُؤْمِن بِاللَّهِ﴾ است، خدا ﴿يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ که چگونه سنگ را به صاحب آن برگردانی. فرمود: ﴿رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ﴾؛ ملت ستم‌پذیر نباشید! شخصی هم همین طور است، رخدادهای تلخ هم همین طور است: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾، چون او ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ است؛ آن وقت هدایت می‌کند که انسان چگونه تصمیم بگیرد.

بعد فرمود: ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَاتَّبِعُوا الرَّسُولَ﴾؛ در مکه سخن از حکومت و امامت و رهبری اجتماعی و اینها اصلاً نبود، فقط سخن از اطاعت خدا بود؛ لذا غالباً در آن بخش از آیات این کلمه اطاعت تکرار نمی‌شود؛ اما وقتی حکومت شد و مدیریت شد و رهبری شد، اینها چند تا کار دارند: یک وقت است که احکام الهی را ابلاغ می‌کنند، اینجا ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾؛ [۲۱] برای اینکه

حضرت احکام الهی را دارد ابلاغ می‌کند. یک وقت گذشته از ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾، ﴿أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ هم هست که امور جامعه را چگونه ما اداره کنیم؟ مسئله جنگ را چگونه اداره کنیم؟ مسئله صلح حدیبیه را چگونه اداره کنیم؟ اینجا این اطاعت تکرار می‌شود: ﴿وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾. گاهی هم به مسئله قضا می‌رسد که فرمود: ﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُمِئِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ﴾؛ [۲۲] سخن از قضاست یا حکم حکومتی است یا قضای محکمه با ایمان و بیانات است. فرمود اگر این چنین است، اطاعت خدا یک مطلب است و اطاعت پیغمبر مطلب دیگری است، گرچه اطاعت پیغمبر هم به دستور خداست، آنجا هم به اذن ذات اقدس الهی است. قسمت ۶/ تنگابن/ تسنیم

در مسئله ﴿قَضَىٰ أَجَلًا﴾ که اول همین سوره گذشت، سوره مبارکه «انعام» که طلیعه‌اش مسئله «أجل مقضی» است، این راه حلّ نشان داد. در آیه دو سوره مبارکه «انعام» بحث آن - قبلاً گذشت - این بود: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ﴾، اینکه فرمود شما را به «أجل مسمی» می‌رساند؛ یعنی این! آیه دو سوره «انعام» این بود که ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَ أَجَلَ مَسْمًى عِنْدَهُ﴾. فرمود قضای الهی قابل تغییر است؛ اما «أجل مسمی» قابل تغییر نیست، ﴿قَضَىٰ أَجَلًا﴾ که اگر فلان کار را کردید، رعایت بهداشت کردید، رعایت صلّه رحم کردید، رعایت آداب پزشکی کردید، این عمر طولانی را داشته باشید. اگر صلّه رحم نکردید، احکام بهداشتی را رعایت نکردید، عمر کوتاه داشته باشید. اینها مردّد است؛ اما نزد انسان مردّد است، نه نزد ذات اقدس الهی، اما پایان چه می‌شود؟ این شخص رعایت می‌کند یا نمی‌کند؟ آن می‌شود «أجل مسمی» که فرمود: ﴿وَ أَجَلَ مَسْمًى عِنْدَهُ﴾، برابر ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾، [۳۲] آن «أجل مسمی» باقی است، آن تغییرپذیر نیست.

در این قسمت «أجل مقضی» دو قسم است: یک أجل زودرس، یک أجل دیر. نوح (سلام الله علیه) فرمود اگر شما این شرایط را رعایت بکنید به آن دورترین و دیرترین أجل می‌رسید که شما را خدا به آن أجل دور می‌رساند، این هم عمر طولانی است، پس عمر طولانی دارید، برکات فراوان دارید، دست از شرک و الحاد بردارید. این «أجل مسمی» چون در برابر «أجل مقضی» در آیه دو سوره مبارکه «انعام» قرار گرفت و درباره «أجل مقضی» نفرمود «أجل مقضی عنده»، درباره «أجل مسمی» فرمود: ﴿وَ أَجَلَ مَسْمًى عِنْدَهُ﴾، معلوم می‌شود که «أجل مسمی» تغییرپذیر نیست و مطلب دیگر فرمود اگر آن شرایط را رعایت کردید عمر طولانی، شرایط را رعایت نکردید، عمر کوتاه، شد؟ اصل کلی: هر اجلی که خدا مقرر کرد، آمده، تقدیم و تأخیر ندارد. اگر شرایط را رعایت نکرده، عمرش کوتاه است، وقتی که آن أجل رسید، تقدیم و تأخیر ندارد. شرایط را رعایت کرده، عمر طولانی دارد، آن أجل رسید، تقدیم و تأخیر ندارد. نکته مهم این است که فرمود: ﴿لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾، این ﴿لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛ یعنی چه؟ وقتی أجل شخص امروز آمد، دیروز او بمیرد؛ یعنی چه؟ یعنی همان طوری که أجل زید که امروز آمد، مرگ او در دیروز محال یعنی محال! مرگ او در دیروز محال است، مرگ او در فردا هم محال است. این دو تا یک حکم دارد! ﴿يَسْتَقْدِمُونَ﴾ که محال است، برای اینکه أجل او امروز رسید، دیروز که مردنش ممکن

نبود. فرمود این را متوجه هستی که دیروز ممکن نیست و جلو افتادن ممکن نیست، این را متوجه باشید که تأخیر افتادنش هم ممکن نیست. تکان نمی خورد؛ مثل مسائل ریاضی است. این عدد پنج حتماً باید بین چهار و شش باشد، جایش همین جاست؛ لذا نه جلو می افتد «فواضح»، نه دنبال می افتد به منزله واضح است، و گرنه اجلی که امروز رسیده، این آقا بخواند دیروز بمیرد؛ یعنی چه؟ یعنی این «بین البطلان» است. فرمود همان طوری که این «بین البطلان» است و محال است که اجلی که امروز رسیده، این شخص دیروز مرده باشد، فردا هم بخواند بمیرد، محال است.

نتیجه اینکه هر اجلی چه کوتاه مدت چه دراز مدت، وقتی که آمد، تقدیم و تأخیر ندارد؛ اما برای ما مشخص نیست که این شخص اجلش چه وقت است؟ زود است یا دراز؟ اجل کوتاه است یا دیر؟ چون ﴿أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ است و «عنده» هم خدا می داند که این شخص در چه حالتی می رود. قسمت / ۳ نوح / تسنیم

جبر و تفویض و اختیار

در جریان آفرینش - چه این آیه و چه آیه بعد که فرمود: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ - میفرماید همه اینها براساس «تسخیر» است؛ ما یک «تسخیر» داریم، یک «تفویض» داریم و یک «فسر»، «فسر» با «قاف» و «سین»؛ آن دو تا محال است، «تسخیر» حق است. در کارهای انسانی یک «جبر» داریم، یک «تفویض» داریم و یک «اختیار» که به «منزله بین المنزلتین» است؛ آن دو تا محال است و این یکی حق است.

در جریان جبر و تفویض مستحضرید که انسان نه مجبور در کار است و نه «مَقْوُض»؛ مجبور باشد در کار که به صورت ابزار دربیاید، این طور نیست. اینکه انسان مرتب فکر میکند، تصمیم میگیرد، مشورت میکند و مدتها مطالعه میکند تا کاری را انجام بدهد معلوم میشود که مختار است و اگر خوب درآمد خیلی خودش را میستابد و خوشحال است و راضی است، برای اینکه کار اوست! و اگر بد درآمد نگران است، گاهی گریه میکند و گاهی به سر و صورت میزند، معلوم میشود کار اوست؛ این کار را بشر - چه مسلمان و چه کافر - کار خودش میداند، این طور نیست که انسان بگوید من مجبورم «من غلام و آلت فرمان او»، [۱۰] بشر آزاد است، البته آزاد نه یعنی تفویض! پس مجبور نیست و تفویض هم نشده، چون خطر تفویض بدتر از جبر است؛ خطر تفویض این است که - معاذالله - خدا کار انسان را به انسان واگذار کرده، گفت تو و هستی تو و این مال، در قیامت حساب را به من پس بده! در این صورت «رابطه» عبد و مولا قطع است، رابطه خلق و خالق قطع است؛ این شرکی است، پس خطر تفویض بدتر از خطر جبر است. این طور نیست که انسان مستقل باشد که چه خدا بخواند و چه خدا نخواهد این راه خودش دارد ادامه میدهد و در قیامت فقط باید حساب پس بدهد، این طور نیست. پس تفویض محال است، جبر محال است، میشود امر «بین الامرین»؛ این برای انسان بود. قسمت / ۳ جاثیه / تسنیم

فرمود: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا﴾ خودش بخواهد انجام بدهد، این ﴿أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ اما ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾ [۱۹] اراده کرد شما این کار را انجام بدهید شما را هم که مختار آفرید، فرمود: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ﴾ انسان مجبور است آزاد باشد، نه مجبور است کار بکند. اگر گناه کرد از روی آزادی است، ثواب کرد از روی آزادی است، انسان نمیتواند بگوید من می‌خواهم آزاد نباشم، من میخواهم مختار نباشم، این محال است. همان طوری که دوتا دوتا پنج تا محال است، مجبور بودن انسان هم محال است، انسان «بالضَّرَّوْرَه» آزاد است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [۲۰] اینها نصوص کمالی است، چون کمال انسان در آزادی او است، فرمود تو حق را بگو، بیان کن و تحلیل بکن: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ راه بهشت هم مشخص است راه جهنم هم مشخص است، پس او اراده تکوینی دارد، در صورتی که به کار خودش اراده بکند ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ است، یک اراده تشریحیه دارد، اراده تشریحیه یعنی اینکه انسان اراده کرده است که با اختیار خود این کار را بکند، گاهی قبول گاهی نکول! این ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ را میخواهد بگوید، نه این که انسان را با عقل و شعور خلق کرده تا کسی بگوید این بدن برای عبادت کردن شایسته است؛ مثل این که یک انسان نیرومندی باشد ما بگوییم این بدن برای کشتیگیری آماده است، به تعبیر ایشان «للمسارعة» آماده است؛ اما آنکه در نحو و امثال نحو است، گاهی اینها فاعل را با مفعول اشتباه می‌کنند. وقتی کسی می‌گوید: «قعدت عن الحرب جُبْنًا» این جُبْن را مفعول می‌داند باید بداند این جبن فاعل است نه مفعول، ترس این شخص را وادار می‌کند که فرار کند؛ منتها فاعل میانی است نه فاعل اولی، آن شیر که حمله کرده است در این شخص خوف ایجاد کرده است این ترس، این شخص را می‌دواند «حفظاً للنفس». اینکه می‌گویند «مفعول» له «حصولی داریم، این مفعول نیست، این فاعل است، این شخص را میدواند، ترس است که او را می‌دواند، اگر بخواهد به جای امن برسد «مقصود بالعرض» است، «مقصود بالذات» آن رهایی از خطر است. اینکه گفته می‌شود: «از شافعی نرسید امثال این مسائل»، اینها علت هستند، آن شیری که دارد حمله می‌کند علت دور است، این ترس علت غریب است که این شخص را میدواند، این خوف باعث فرار این شخص است، این مبدأ فاعلی است، مفعول نیست تا شما بگویید «مفعول» له «است و امثال آن.

پس ﴿خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ﴾ این اراده، اراده تشریحیه است؛ یعنی خدای سبحان از ما خواست که با اراده و تصمیم خود راه حق را طی کنیم، بعد هم فرمود آزاد هستید! من کار شما را نمیخواهم، میخواهم شما مختارانه این کار را انجام بدهید. این حرف را گرچه با این بیان جناب زمخشری در کشاف و سایر متفکران معتزله این طوری ندارند، ولی به هر حال او فهمیده که چه می‌خواهد بگوید؛ اما خیلی فاصله است بین زمخشری و حرف آلوسی که اصلاً تو راه نیست ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾، بعد میفرماید ما هیچ چیزی از شما توقع نداریم کاری هم از شما نمیخواهیم ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونَ﴾ ما نه کاری از شما می‌خواهیم نه اطعامی می‌خواهیم که به ما بدهید، به دیگری بدهید. تمام مار و عقربهای عالم پرونده دارند نزد من و عائله من هستند.

این آیه شش سوره مبارکه «هود» که بارها شنیدید همین است، فرمود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [۲۱] با «علی» هم تعبیر کرده است، فرمود شما چه کار دارید آن خرس قطبی که شش ماه باید بخوابد آن حرام گوشت است نجس العین است، این عائله من است، من طرزی او را تربیت می‌کنم، طرزی هدایت می‌کنم، طرزی تامین میکنم که این غذای شش ماهه را تامین بکند و شش ماه هم در برف بخوابد، همه اینها عائله من هستند، من موظف هستم و خودم را موظف می‌دانم که به این مارها، به این عقربها، به این خرس‌ها و اینهایی که نجس العین هستند روزی برسانم، ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ با «علی» هم تعبیر کرده است، این خداست! فرمود ما از شما توقعی نداریم، این راه است و این چاه، شما این راه را بگیرید و در مسیر حق باشید تمام کارهای شما باید در مسیر هم باشد چه توصلی چه تعبّدی، این میشود عبادت، جزء عبادت هم کاری که از شما نمیخواهیم. جزء عبادت معنایش این نیست که جزء نماز و روزه، نخیر! ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ راهی هم که می‌روید، کاری هم که می‌کنید، حرفی هم که می‌زنید همه شئون باید «لله» باشد نه بیراه برویم نه راه کسی را ببندیم، این میشود عبادت! آن توصلی های ما هم چون حرام نیست در مسیر دستور حق است، فرمود این کار را بکن آن کار را نکن، همه کارها که عبادی نیست. فرمود: ﴿مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا﴾ چرا؟ برای اینکه نه تنها رازق است، بلکه رزاق است ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ﴾، یک؛ ﴿ذُو الْقُوَّةِ﴾ هم است، دو؛ ﴿الْمَتِينُ﴾ و مقتدر هم است، سه؛ قدرتش با متانت و استحکام است. قسمت

۲۲/ذاریات/تسنیم

به هر تقدیر ذات اقدس الهی هم جبر را باطل می‌داند هم تفویض را باطل می‌داند که در سوره مبارکه «نساء» بحث آن گذشت. می‌فرماید شما کاری را که انجام می‌دهید مختارید ﴿قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [۲۲] در معصیت آزادید در اطاعت آزادید جبری در کار نیست. این کاری که انجام می‌دهید براساس اختیار انجام می‌دهید؛ اما این اختیار شما از آن خود شماست یا شما مختار خلق شدید؟ شما مختار خلق شدید، بشر مجبور است آزاد باشد یعنی چه؟ یعنی بشر اگر بخواهد یک کار بی‌اراده بکند محال است؛ مثل دو دو تا سه تا! دو دو تا پنج تا! هر کاری بخواهد بکند که بی‌اراده یک کاری انجام بدهد محال است؛ طنز باشد جدّ باشد هزل باشد. یک وقت است که دست کسی می‌لرزد اینکه فعل او نیست یک وقت دست را می‌گیرند از جایی به جایی می‌برند این مورد فعل است نه مصدر فعل اینکه فعل او نیست. اما خود انسان یک کاری را بدون اراده انجام بدهد که کار، کار او باشد ولی اراده‌ای نباشد این مستحیل است. پس انسان مجبور است که آزاد باشد اما مجبور نیست که مطیع باشد یا مجبور نیست که عاصی باشد. او اگر اطاعت می‌کند آزادانه است، اگر معصیت می‌کند آزادانه است. پس آزادی یک قیچی دو طرف برنده آزادی است در اختیار انسان این اختیار انسان است. خدا غریق رحمت کند حکیم صهبا را مرحوم آشیخ محمدرضا قمشه‌ای!

مویی نجنبند از سر ما جز به اختیار *** آن اختیار به کف اختیار اوست [۲۳]

ما در مختار بودن آزاد نیستیم، تنها کسی که در مختار بودن آزاد است خود ذات اقدس الهی است. ما را مختار خلق کردند ما غیر از اختیار راه دیگری نداریم؛ اما یا این طرف می‌رویم یا آن طرف، هر دو طرف براساس اختیار ماست ما در آزاد بودن مجبوریم یعنی اصلاً ما آزاد خلق شدیم.

حالا در آزاد بودن خلق شدیم ما می‌خواهیم روی این آزادی خودمان تکیه کنیم چه این طرف برویم چه آن طرف برویم آزاد هستیم، ولی این آزادی ما در اختیار ما نیست؛ لذا در سوره «کهف» فرمود ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [۲۴] بخواهید تصمیم آزادانه بگیرید بدان تو خدا نیستی که آزادی‌ات برای خودت باشد تو آزاد خلق شدی؛ چون تو آزاد خلق شدی مشیئت تو، محکوم مشیئت الهی است؛ لذا فرمود ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ مشیئت شما آزادی شما نه این طرف رفتن یا آن طرف رفتن این هسته مرکزی آزادی در اختیار اوست. این طرف بروی کار توست آن طرف بروی کار توست، ولی این آزادی به دست دیگری است. ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ طرف خوب بروی بهشت است کار توست، طرف بد بروی جهنم است کار توست؛ اما این هسته مرکزی دو طرفه، این هسته مرکزی به دست خداست؛ لذا فرمود: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ «ان تشاؤوا»؛ لذا فرمود نگو من فردا این کار را می‌کنم شما دارید تصمیم می‌گیری ولی بدان که این آزادی برای تو نیست. تو اگر بگویی چه بخواهند چه نخواهند من آزادم این با خلقت تو سازگار نیست.

جمع بین این آیه سوره مبارکه «انسان» که فرمود: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ با آیه ۲۳ سوره مبارکه «کهف» که فرمود: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ این است بدان که این هسته مرکزی برای تو نیست. هر یکی از دو طرف بروی کار توست اما این هسته مرکزی و فرماندهی که به چپ برانی یا به راست برانی، این هسته مرکزی به دست دیگری است. مبدا خیال بکنی چه چپ برانی چه راست برانی که برای توست این هسته مرکزی هم برای توست این هسته مرکزی یعنی آزاد بودن، آزاد بودن تو را خدا به تو داد. قسمت/۱۱ انسان/تسنیم

احاطه خداوند

حضرتش ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ﴾ است. این احاطه همه جانبه خدای متعالی را قرآن کریم در آیات گوناگون با حفظ درجات و مراتب تبیین کرد. در بعضی از آیات می‌فرماید شما به هر سمت متوجه باشید به خدا رو کرده‌اید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ﴾ شما از هر طرف بخواهید رو بیاورید به خدا متوجه می‌شوید. مرحله اولی این بود شما به هر سمت رو بیاورید می‌توانید به «وجه الله» متوجه باشید. مرحله دوم از آن سمت بیان می‌شود که خدا به شما نزدیک است. این قرب الهی که خدا به بندگانش

نزدیک است در چهار مرحله با تفاوت این مراحل و درجات بیان می‌شود: مرحله اولی بیان اصل قرب است که خدای متعالی به بندگانش نزدیک است. در سوره «بقره» فرمود: ﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ که ﴿أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [۱] که در این آیه کوتاه هفت بار با ضمیر متکلم از خودش نام برد. در این آیه اصل نزدیکی و قرب اله مطرح است که من نزدیکم دور نیستم در سوره «اذا وقع» می‌فرماید آن کس که محتضر است، ما به او از شماها نزدیک‌تریم؛ ﴿فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ * وَ أَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ * وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [۲] فرمود: ما به این محتضر از شما که در کنار بالین او هستید نزدیک‌تریم. خداوند سبحان به انسان از دیگرانی که کنار او نشسته‌اند نزدیک‌تر است اگر اولیای مریض به این بیمار نزدیک‌اند پرستارانش در کنار او هستند خداوند سبحان به این محتضر از نزدیکان و پرستان او نزدیک‌تر است؛ ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾.

از این مرحله قوی‌تر در سوره «قاف» بیان کرده که ما به انسان از حبل ورید او نزدیک‌تریم ﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ﴾ [۳] ما انسان را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفسانی او باخبریم زیرا ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [۴] ما به او از آن رگ حیاتی او به او نزدیک‌تریم، نه تنها از دیگران به او نزدیک‌تریم؛ بلکه از نزدیک‌ترین عضو او هم به او نزدیک‌تریم. خدای متعالی از چشم ما به ما نزدیک‌تر است، از گوش ما به ما نزدیک‌تر است، از حبل ورید ما به ما نزدیک‌تر است که هیچ عضو جارح‌ای نیست که نسبت به ما از خداوند سبحان نزدیک‌تر باشد؛ این مرحله سوم. مرحله چهارم که عالی‌ترین مرحله قرب الهی است در سوره «انفال» بیان شده که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾ [۵] بعد از اینکه ضمن چند آیه دستور جهاد و مبارزه را داد فرمود در برابر کفار نهراسید؛ آن‌گاه فرمود: این دستور جهاد و فرمان قیام و دفاع شما را زنده می‌کند. امتی که جهاد ندارد زنده نیست. امتی که اهل دفاع و مبارزه نیست زنده نیست؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. گرچه همه دستورات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عامل حیات است؛ ولی این فرمان در سایر دستورات نیامده، بعد از دستور نماز فرمود: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ بعد ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ گرچه نماز عامل حیات است. بعد از دستور روزه فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾، ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. گرچه روزه عامل حیات است. بعد از دستورات حج و زکات و دیگر عبادات، فرمود اینها شما را زنده می‌کند؛ ولی وقتی در سوره «انفال» ضمن چند آیه، مسئله دفاع و جهاد و مبارزه علیه کفر را طرح کرد، فرمود این دستورات عامل حیات شماست شما را زنده می‌کند؛ نظیر آن که قصاص عامل حیات یک امت است، ﴿وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [۶] جهاد هم عامل حیات یک امت است؛ لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ لذا مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) در کتاب قییم کشف الغطاء می‌فرماید: گرچه صلات عمود دین است؛ اما خیمه‌ای باید باشد

تا اینکه عمودی او را حفظ کند، جهاد سازنده آن خیمه است نماز ستون این خیمه است. ستون بی‌خیمه نقشی ندارد، خیمه‌ای باید باشد تا اینکه با ستون انسان آن را بلند کند تا در زیر سایه او به سر ببرد. [۷] جهاد بافنده و سازنده خیمه دین است، نماز ستون دین است. بنابراین این تعبیر بلند قرآن درباره خصوص مقاتله و جهاد و مبارزه علیه کفر است که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾. اصل نزول این کریمه در زمینه جهاد است؛ گرچه همه دعوات و فرامین رسول خدا (علیه آلف التحیة و الثناء) عامل حیات است؛ لذا آن‌طور که در جوامع اسلامی آمده، مخصوصاً از طریق اهل سنت، وقتی شخصی مشغول خواندن یک نماز مستحبی بود؛ ظاهراً حضرت او را صدا زد و این تأخیر کرد، نماز را تمام کرد؛ بعد به خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: من که تو را خواندم چرا نیامدی؟ گفت مشغول خواندن نماز بودم. فرمود: مگر نمیدانی خدا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ نمی‌دانی ما هر چه می‌گوییم عامل حیات شماست؛ نمی‌دانی اگر دعوت‌م را لبیک می‌کردی زنده می‌شدی؟ [۸] گرچه همه دستورات آنها حیات‌بخش است؛ اما محور این آیه و مورد نزول این کریمه جریان جهاد است. آن‌گاه در ذیل این آیه فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ بدانید که خدا بین انسان و خود انسان فاصله است اینجا سخن از «حبل ورید» نیست، سخن از انسان و قلب انسان است. این قلبی که قرآن بر او تکیه می‌کند که همان لطیفه الهی و جان انسانی است، نه یک گوشت خاصی که در قسمت چپ بدن قرار دارد و مؤمن و کافر هر دو آن را دارند، انسان و حیوان هر دو آن قلب را دارند. آن قلبی که اگر وقتی میل به گناه کرد، خدا می‌گوید این قلب مریض است؛ همان جان آدمی در سوره «احزاب» به همسران رسول خدا (علیه آلف التحیة و الثناء) دستور می‌دهد که شما در سخن گفتن رقیق و نازک حرف نزنید ﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [۹] مبادا آن نامحرمی که دلش مریض است با شنیدن صدای نامحرمانه طمع کند در این کریمه می‌گوید آن مردی که با شنیدن صدای زن تحریک می‌شود قلب او مریض است. در سوره «مائده» می‌گوید در زمان جنگ و نبرد بین اسلام و کفر آنها که قلبشان مریض است گرایشی به سمت کفار دارند، می‌گویند شاید رژیم اسلامی شکست بخورد؛ ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ [۱۰] فرمود: می‌بینی آنها که قلبشان مریض است گرایشی به سمت کفار دارند می‌گویند شاید اسلام پیشرفت نکرد شاید اسلام شکست خورد ما چرا رابطه خود را با کفار بد کنیم آن که با بیگانه رابطه سیاسی نامشروع دارد، قرآن می‌گوید قلب او مریض است این قلبی که مریض است نه همین قلب مادی است و اگر درباره عده‌ای فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [۱۱] یا آنها که از اظهار شهادت در محکمه عدل الهی خودداری می‌کنند فرمود کسی که کتمان شهادت بکند قلب او معصیت کرده است: ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [۱۲] یا درباره دیگرانی که آیات الهی را نمی‌بینند می‌گوید ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [۱۳] چشمان آنها نابینا نیست، اما دلشان نمی‌بیند. این قلبی که کور است

همان جان انسانی است که در اثر تبهکاری نابینا می‌شود. قسمت/۴ حدید/تسنیم

قول ثقیل

ما مرتب داریم در این زمینه بحث می‌کنیم، ممکن است یک مختصر با افراد عادی فرق بکنیم؛ اما قول ثقیل نیست، چون با مفاهیم و امور حصولیه کار داریم؛ اما کسی بخواهد بفهمد که آسمان می‌شکافد. به پیغمبر این مفهوم را گفته یا حقیقت آن را؟ پیغمبر هم کاملاً فهمیده که چگونه آسمان می‌شکافد. این کرات مثل پودر می‌شوند، این قول ثقیل است. این بخواهد بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شود، سحرخیزی می‌خواهد، نماز شب می‌خواهد و آن کسی که به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [۴] می‌رسد.

بنابراین قول ثقیل بودن قرآن نسبت به وجود مبارک حضرت همین است که این سلسله جبال پودر می‌شود، این کرات پودر می‌شود. سخن از جهان لرزه است، نه سخن از زمین لرزه که یک مقدار زمین تکان بخورد، پس این قول، قول ثقیل است. اجرا و سیاست و حکومتش هم در سه بخش سنگین است. تو بخواهی جاهلیت را که ملی و محلی است این را متمدن کنی، کار سنگینی است. منطقه موحدان اعم از مسلمان‌ها که اسلام آوردند، مسیحی‌ها و کلیمی‌ها اینها را متمدن کنی، قول ثقیل است. بخش سوم که بخش بین‌المللی اسلام است که کاری به مسلمین ندارد، کاری به اهل کتاب ندارد، کاری به جامعه بشری دارد که فرمود: ﴿إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ [۵] حقوق بشر را تنظیم کرد؛ چه مسلمان، چه کافر، چه ملحد، چه مشرک. اینها را شما بخواهید متمدن کنی قول ثقیل است. قسمت ۶/مزمّل / تسنیم

پس آن قول ثقیل را با این راهکارها می‌شود فهمید. این برای مسائل علمی و فرهنگی و شهود و دریافت وحی. حالا می‌خواهی پیاده کنی با دست خالی می‌خواهی پیاده کنی، همه هم دشمن تو هستند، دشمن خونریز! چه کار باید بکنی؟ این قول ثقیل است. این نقل که تنها مسئله علمی نیست که تو رسول هستی، یک وقت است که می‌گوییم چیزی است که کسی «بینه و بین الله» مطالبی را دریافت کرد، آن مربوط به خود است. یک مطالب علمی دریافت کرد؛ اما باید پیاده کند. وقتی بخواهد پیاده کند، یک کار سنگینی است؛ مسئله جهاد است، کشتن است، مبارزه است، خونریزی هست، اینها را چه کار کند. این امر سوم است. راهکار تحمّل این هم شبیه راهکار تحمّل آن امر اول، درمانش با همان اطاعت است و نماز است و تبتّل است و انقطاع است و اذکار. آنجا که فرمود بلند شو، نماز شب بخوان! برای اینکه دریایی. اینجا که می‌گوید: ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾، به نام او باش! ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتَلًا﴾، ﴿وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾، اینها برای اینکه مسائل سیاسی و نظامی را پیاده کند. این کار آسانی نیست! مسئله جنگ است و کشتن است و خونریزی است با دست خالی.

وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) می‌فرماید در شب بدر ما که جنگی نداشتیم. ما سابقه جنگی نداشتیم، فردا هم روز جنگ بدر است، ما هم که سابقه جنگ نداریم، آنها هم که خونریز و قداره‌بند بودند. نه آن سلاح را داشتیم، نه آن مصالح نظامی را داشتیم،

نه آن سابقه جنگی را داشتیم. ایشان نقل می‌کند که وجود مبارک حضرت از سر شب تا صبح پای درختی مرتب مشغول مناجات بود. [۱] گویا اصلاً فردا جنگی نیست! چه کسی این را یادش داد؟ فرمود کار، کار سنگینی است، قول ثقیل است. این قول ثقیل در پیاده کردنش است. شما که نمی‌خواهید چهار تا مفهوم را یاد دیگری بدهید؛ می‌خواهید دین را پیاده کنید در برابر شمشیر راهزنان و قذآره‌بندها است.

﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ اسم رب غیر از گفتن این الفاظ است؛ البته این الفاظ شریف هستند، طوری است که آدم حق ندارد نام کلب را که در قرآن کریم است بدون وضو دست بزند. چنین کتابی است! اینها سرچایش محفوظ است. حالا ﴿كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ [۲] کسی وضو ندارد، آیا می‌تواند به آن دست بزند؟ قداست این کتاب و عظمت این کتاب و معنویت این کتاب حساب آن سرچایش محفوظ است! این یک مرحله است؛ اما این مشکل را حل نمی‌کند، این الفاظ! مفاهیم این الفاظ هم مشکل را حل نمی‌کند. کسی که این معنا را می‌داند، بله می‌داند. این الفاظی که در قرآن کریم است «الله، الرحمن»، اینها اسمای اسما هستند. این الفاظ اسم هستند برای آن مفاهیم. آن مفاهیم که در ذهن ماست، آن ثواب دارد، برکت دارد؛ اما آن مشکل را حل نمی‌کند. معانی ذهنی مشکل را حل نمی‌کند. این مرحله دوم هم مثل مرحله اول آن توانایی را ندارد. مرحله اول این الفاظ است، ثوابش را دارد، قداستش را هم دارد. قداست طوری است که بی‌وضو حتی نام کلب را نمی‌تواند دست بزند، این درست است. قسمت ۴/مزمّل/تسنیم

این انقلاب ما همین‌طور است، نظام ما همین‌طور است. ببینید یک عده قذآره‌بندها آمدند عزیزترین و محکم‌ترین و محبوب‌ترین بخش کشور را که عزیزان سپاه هستند، آمدند گفتند - معاذالله - اینها تروریست هستند، این از همان کارهاست. این یک قول ثقیلی می‌خواهد. حالا نه اینجا جای آن حرف‌هاست و نه از هر دهنی این حرف‌ها درمی‌آید، وگرنه این آمریکایی‌ها بارها به عرض شما رساندیم، اینها که مثل ایران نبودند سابقه فرهنگ و امپراطوری داشته باشند، حکیم داشته باشند، فیلسوف داشته باشند، ادیب داشته باشند، طبیب داشته باشند. مگر چهار تا بی‌سروپای آن طرف آب نبودند؟ مگر قبل از کشف کریستف کلمب کسی نامی از اینها داشت؟ بعد وقتی کشف شد و از چند قاره از آسیا و اروپا اینها رفتند آنجا و کم‌کم آنها رشدی پیدا کردند و اسلحه دست پیدا کردند و جنگ جهانی اول پیش آمد، جنگ جهانی دوم پیش آمد، ما بارها به اینها گفتیم الان شما روی هفتاد میلیون قبر ایستادید و قدرتمند هستید. اینها الان که قدرت دارند و داعیه دارند، از جهت کار فرهنگی‌شان است؟ سوابق سیاسی‌شان است؟ خدمات جهانی‌شان است؟ یا به جهت غارتگری‌شان است؟! الان روی هفتاد میلیون قبر ایستادند. کمتر از هفتاد میلیون که نقل نکردند. در جنگ جهانی اول و دوم تا صد میلیون هم گفتند. آن وقت جمعیت جهان هم که این قدر نبود. اینها تا توانستند کشتند، این آلمان خاکستر شد. این ژاپن و امثال کره شمالی و جنوبی اینها هم که خاکستر شدند. حداقل هفتاد میلیون را اینها در جنگ جهانی اول و

دوم به هر حال به قتل رساندند و الآن روی هفتاد میلیون قبر ایستادند و عربده می‌کشند. با اینها انسان باید چه کار بکند؟ اگر بخواهد اینها را سر جای خودشان بنشانند، قول ثقیل است. هم آن سبح طویل می‌خواهد، هم ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ می‌خواهد. هم ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ می‌خواهد تا این نظام ما، تا این انقلاب ما - إن شاء الله - به دست صاحب اصلی خود برسد! همان است.

شما اگر بخواهید وجود مبارک حضرت را در آن صحنه ترسیم بکنید، الآن ببینید وضع ما چیست! هفتاد میلیون کم نیست! الآن هم اگر دستشان برسد، همان هستند. اینها که به قیامت و خدا و شرف و انسانیت و اینها که معتقد نیستند. الآن همین است. این قول ثقیل را با این ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ﴾ حل می‌کند، ﴿تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ حل می‌کند، ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ حل می‌کند. این خداست. این توحید باید در جامعه ما جان پیدا کند. ما ابدی هستیم، هستیم که هستیم که هستیم. این موعظه‌های اخلاقی مشکل را حل نمی‌کند. ما باید بدانیم ما یک موجود نمیر هستیم. سخن از یک سال و دو سال و یک میلیارد و دو میلیارد نیست، مگر انسان از بین می‌رود؟ یک موجود ابدی باید کالای ابدی داشته باشد. کالای ابدی فقط توحید است. این راه هم که برای همیشه باز است. برهان قرآن کریم این است که او ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ است، به صورت الفبا خوب حل می‌کند که پیغمبر! «علیک و علی آلائه علیهم السلام» اینکه من می‌گویم: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾؛ یعنی دنیا همین است، آخرت همین است، «بین الدنيا و آخرت» همین است، تو باشی همین است، امت تو باشد همین است. ما این کارها را کردیم، الآن هم می‌کنیم. این طور نیست که این فقط در قیامت باشد. فرمود جریان قیامت ما سرچایش محفوظ است. جریان دنیای ما هم، ما با فرعون چه کار کردیم؟ هم ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا﴾، هم بین ما با فرعون چه کار کردیم؟ این طور نیست که همیشه به قیامت وعده بدهیم. قیامت حسابش سرچایش محفوظ است؛ اما کارهایی که با فرعون کردیم، با اینها هم می‌کنیم. همین کار را هم کردند. قسمت / ۴مزم / تسنیم

ثقل سیاسی و نظامی را با ﴿وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾، ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، ﴿وَ اَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً﴾، حل کن. بخواهی قهر کنی، فاصله بگیری، نمی‌شود. تو همینها هم مردان خوبی هم هستند و خیلی‌ها هم هستند که به فتح و پیروزی نایل می‌شوند. خیلی از این عزیزان می‌گفتند وقتی می‌خواستند جبهه بروند می‌گفتند دعا کنید ما شهید بشویم. گفتیم دعا می‌کنیم، آنچه خیر است بیاید، چون مستحضرید خیلی از این عزیزان ما هستند و فاتح هستند و فخر ما هستند، اینها زنده‌اند، فاتح هستند؛ ولی فرهنگ دین این نیست که حرف آخر را شهید می‌زند. فرهنگ دین این است که حرف آخر را کسی می‌زند که آن آخرین حرف را بزند. او گاهی شهید است و گاهی فاتح. ببینید شهادت حضرت امیر جزء بهترین فضایل آن حضرت است؛ اما درباره شهادت حضرت امیر یک سلسله دستوراتی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) داد، یک لقب پُر افتخاری هم داد که متعلق به پیروزی اوست. پیروزی علی بالاتر از شهادت آن حضرت است. فرمود درباره بعد از جریان خندق فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍ وَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، [۱۰] حتی عبادت علی، شهادت علی مدیون شمشیر علی است. اگر - معاذ الله - در آنجا حضرت کشته می‌شد، بساط

اسلام ختم می‌شد. با شهادت که مشکل حل نمی‌شود. گاهی شهادت، گاهی پیروزی. ما به همین عزیزانی که امروز اینها را به این نام متهم کردند، می‌گفتیم ما دعا می‌کنیم آنچه خیر است، خدا بدهد! گاهی بالاتر از شهادت می‌دهد، مگر فتح کردن، کشور را حفظ کردن، آن شهید سرچایش محفوظ است، اجر او نزد خداست؛ اما اینکه آمده دین را حفظ کرده، کشور را حفظ کرده، ناموس را حفظ کرده، آن شمشیر بوسیدنی است. فرمود: «لَضَرْبُهُ عَلَيَّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، - حالا بعضی هم افضل نقل کردند - یقیناً آن پیروزی بالاتر از شهادت است. آن پیروزی مکتب را حفظ کرد، عده‌ای در کنار سفره مکتب شهید شدند، جانباز شدند؛ بله، سرچایش محفوظ، اما اگر - خدای ناکرده - در جریان جنگ خندق حضرت کشته می‌شود، یک شهادتی بود فقط! این است که این عزیزان ما گاهی کارشان بالاتر از مسئله شهادت است. الآن هم همین حرف است. پس فرمود اگر بخواهی قول ثقیل را پیاده کنی، آن که عالم دستش است، با او رابطه پیدا کن. او قدرت دستش است، تو را حفظ می‌کند. الآن کل این جهان را همین سه چهار نفر دارند اداره می‌کنند، هر جا سخن از حق و عدل و دیانت است، مختص به همین ابراهیم است و موسی ُ است و عیسی ُ و است وجود مبارک پیغمبر(علیهم الصلاة و علیهم السلام)، چون در جهان کسی نیست که حرف جهانی بزند. شما ببینید از آن سلجوقیان و ساسانیان و سامانیان این همه آمدند، رفتند، یک تکه خاک به نام اینها الآن ۲۵۰۰ سال کمتر و بیشتر به نام اینها در این سرزمین نیست، حالا چهار تا سنگ در تخت جمشید هست؛ اما آن که کل عالم به نام آنهاست، همین چهار نفر هستند که دارند می‌گردانند. این را می‌گرداند. فرمود او «رَبِّ الْمَشْرِقِ» است «رَبِّ الْمَغْرِبِ» است، «بینهما» هست، ما فقط به قیامت حواله نمی‌دهیم. درست است ﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا * وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ﴾؛ اما مسئله فرعون را هم ما در پیش داریم. دیر بجنبند اینها را در دریا می‌اندازیم. پس شما فقط بگو خدا، ما این کارها را انجام می‌دهیم. قسمت / ۴مزم / تسنیم

عالم به زمان

اگر کسی بگوید که این احکام فقط در همان صدر اسلام بود یا برای همان چند سالی بود که گذشت و دیگر این مسایل خمس و فیء و انفال و امثال آن را باید گرفت، می‌ماند یک سلسله عبادات خشکِ شخصی، این همان مصداق کامل انفکاک دین از سیاست است - معاذ الله - آن وقت آن همه ادله و براهین که بشر پیغمبر می‌خواهد، بشر قانون می‌خواهد، بشر بدون قانون گذار نخواهد شد، همه این ادله عقلی می‌ماند برای همان چند سال. اگر دلیل عقلی تاریخی شد و تخصیص پذیر بود، یقین داشته باشید که دلیل عقلی نیست، چون «عقلیة الأحکام لا تُخصَّص» دلیل عقلی را نمی‌شود تاریخی کرد، برای آن زمان است. اگر بشر قانون می‌خواهد و قانون باید الهی باشد، این باید ابدی باشد. اگر گفتیم نه، بشر قانون می‌خواهد؛ ولی از سنه سیزده سال قبل از هجرت تا سنه ۲۵۰ هجری، بعداً قوانین اجرایی نمی‌خواهد، فقط عبادات می‌خواهد، معلوم می‌شود آن دویست سال هم باطل بود. اگر چیزی حکم عقلی شد که بشر برای حفظ نظم که ﴿فهم فی أمرٍ مریح﴾ نباشد، احتیاجی به قانون دارد، حتماً و قانون هم باید الهی باشد، حتماً اگر کسی گفت

این قانون برای آن ده سال است؛ یعنی این قانون عقلی نیست، چون این برهان که برهان نقلی بگوید کسی بگوید این برای آن دوپست سال است که براهین نقلی، مثل عمومات و اطلاقات قابل تخصیص و تقیید هستند؛ اما مسئله نبوت، مسئله امامت، نیاز بشر به قانون اینها که حکم نقلی نیست، می شود حکم عقلی، اگر حکم عقلی شد، این همان است که می گویند در احکام عقلی، سالبه جزیهه نقیض موجبه کلیه است، موجبه جزیهه نقیض سالبه کلیه است؛ اما در احکام نقلی سالبه جزیهه، مخصّص موجبه کلیه است، موجبه جزیهه، مقید سالبه کلیه است. هیچ تعارضی بین سلب کلی و ایجاب جزعی، چه در اطلاق چه در عموم در ادله نقلی اصلاً نیست، باب تخصیص واسع است و باب تقیید هم واسع؛ اما اگر مسئله، مسئله نقلی نشد، مسئله عقلی شد و چون «عقلیه الأحکام لا تخصّص»، اگر کسی گفت این قانون برای آن وقت بود؛ یعنی اصلاً قانون نیست. وقتی اگر قانون نبود اصل برهان عقلی زیر آن آب بسته می شود؛ لذا این ذیل که فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾ رسول «بما آتاه والی» است نه رسول «بما آتاه رسول»، چون رسول «بما آتاه رسول» احکام مطلق را اطلاق می کند نه کارهای جزیی، کارهای اجرایی را «بما آتاه والی» انجام می دهد و این هم هرگز قابل انقطاع نیست. قسمت ۷/حشر/تسنیم

علم لدنی

در نهج البلاغه فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ»؛ قسم به خدا! سرنوشت تک تک شما را بخوایم بگویم بلد هستیم. «وَلَكِنْ اُخَافُ اَنْ تَكْفُرُوْا فِیْ بَرَسُوْلِ اللّٰهِ» [۲۱] می ترسم بگویند علی بالاتر از پیغمبر است! این را که دیگر عوالی اللثالی و اینها که نقل نکردند. این صریح نهج البلاغه است. قسم به خدا! «وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَ مَوْلَجِهِ وَ جَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ»؛ «وَلَكِنْ اُخَافُ اَنْ تَكْفُرُوْا فِیْ بَرَسُوْلِ اللّٰهِ»، مبدا - معاذالله - بگویند که علی بالاتر از پیغمبر است! اما ما مکلف نیستیم به غیب عمل بکنیم. این نامه اش به ابن منذر هست. فرمود پدرت چون آدم خوبی بود من به تو شغل دادم و گرنه من که به تو شغل نمی دادم. آن وقت در بخش های دیگر فرمود بله شما می توانید اشکال بکنید به ما. اگر ما بفهمیم که چه طور حرف بزنیم، مرزها را مثل کاشف الغطاء جدا بکنیم، بگوئیم آن علی معصوم حکومت نکرده و نمی کند، علی به علم عادی حکومت می کند، آن وقت شما به علم عادی علی می خواهید سؤال بکنید بله مجاز هستید. - معاذالله - این عناوین خلط بکنید، مشکل پیش می آید. مگر می شود به معصوم اشکال کرد؟ فرمود ما به علم غیب عمل نمی کنیم و گرنه زیاد بن ابیه را آدم معاون این استانداری عظیم از بصره و اهواز و کرمان! آن وقت در همین نهج البلاغه هست که - معاذالله - ممکن است ما اشتباه بکنیم، نه «بما آتاه معصوم»

قسمت ۸/ممتحن/تسنیم

علم دانشمندان

دانشمندان با علوم تجربی نه از عالم غیب گذشته خبر دارند، نه از عالم غیب آینده، از کجا حرف می‌زنند؟ هم به خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود، فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ﴾ [۳] این «کان»ی منفی نشان می‌دهد که چیزهایی است که انسان به هیچ راه ممکن نیست یاد بگیرد از چه راهی یاد بگیرد؟ غیب گذشته را انسان چه خبر دارد؟ غیب آینده را انسان چه خبر دارد؟ این برای خود شخص حضرت.

به جامعه بشری هم گذشته از ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ [۴] فرمود: ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ این ﴿مَّا لَمْ تَكُونُوا﴾ یعنی اصلاً مقدر شما نیست که یاد بگیرید کجا یاد بگیرید؟ ازل چه خبر است؟ لوح چه خبر است عرش چه خبر است؟ عالم ذر چه خبر است؟ این را از چه راهی یاد بگیرد؟ برزخ چه خبر است؟ قیامت چه خبر است؟ بهشت چیست؟ جهنم چیست؟ ابدیت چیست؟ این را از کجا بفهمد؟ فرمود این حرف‌ها حرف‌های تازه است که انبیا آوردند عموماً و وجود مبارک حضرت آورد خصوصاً، این یک مطلب. / الفجر

پس «فهیئنا امورا ثلاثة» یکی اینکه در صد تأکید نیست که دومی بشود عین اولی، یکی اینکه در صد تعدید و شماره نیست که بشود دو؛ بلکه در صد تکثیر است یعنی «ما لیس بواحد»، بیش از یکی؛ آنجا صف می‌بندند آنجا صف می‌بندند آنجا صف می‌بندند، آنجا را می‌کوبیم آنجا را می‌کوبیم ﴿دَكَا دَكَا﴾ کرد یعنی نه دو تا! ﴿صَفَا صَفَا﴾ یعنی نه دو تا. ﴿إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً﴾ نه یعنی دو تا. در بین امور ثلاثه دو مطلب آن درست نیست یکی درست است؛ دومی تأکید اولی نیست که بشود یکی، دومی به معنی دومی نیست که بشود دو تا؛ بلکه دومی یعنی «ما لیس بواحد» ﴿دَكَا دَكَا﴾ آنجا را می‌کوبیم آنجا را می‌کوبیم آنجا را می‌کوبیم ﴿صَفَا صَفَا﴾ فرشته‌ها آنجا صف می‌بندند اینجا صف می‌بندند؛ یعنی یک صف، در حالی که صفوف فراوانی است برای ملائکه اینها یک درجه نیستند، یک جا را که نمی‌کوبد یک دک که نیست. الفجر

محیط محل تلاش

این طور نیست که اگر کسی بین خود و بین خدای خود را اصلاح بکند وضع مالی او خوب می‌شود، چنین وعده‌ای را دین نداده است؛ اما اگر کسی تلاش و کوشش بکند، برابر تلاش و کوشش خود بهره صحیحی می‌برد. عمده آن است که فرمود تلاش و کوشش از یادتان نرود ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾، [۷] ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾. [۸] تنبلی و بیکاری و شتم اقتصاد نداشتن و کارها را به دست دیگری رها کردن و توکل نابجا داشتن، این با ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ سازگار نیست! فرمود روی دوش زمین سوار بشوید: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾؛ مِنْكَبٍ یعنی شانه؛ روی دوش زمین حرکت کنید، روی کوه‌ها و تپه‌ها حرکت کنید این معدن‌ها را

استخراج کنید! انسان بنشیند و بگوید ذات اقدس الهی روزی مرا تأمین می‌کند، این بین خود و بین خدای خود را اصلاح نکرده است! فرمود ما این چیزها را به شما یاد دادیم که شما این امور را فراهم کنید ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾! رایگان بنشینید و درس اقتصاد نخوانید و از دل زمین بی‌خبر باشید، این دستور خدا نیست. فرمود: ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ منکب یعنی دوش؛ اگر کسی بخواهد روی دوش اسب سوار بشود زحمت و تلاش و کوشش می‌خواهد! فرمود روی دوش زمین حرکت کنید، این معدن‌ها را شناسایی کنید، دربیابید و استخراج کنید تا زندگی شما تأمین شود. همان طوری که در بحث‌های نظامی فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾، «انتصر» یعنی «انتقم»؛ فرمود اگر ذات اقدس الهی می‌خواست نیازی به شما نبود و از کفار انتقام می‌گرفت؛ اما ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾ [۹] یا ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ همه این کارها بود که خدا انجام داده است، فرمود: ﴿وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾ شما را می‌آزماید که به کمال خودتان برسید، این در مسائل نظامی و جهاد بود.

در مسائل اقتصادی هم فرمود که شما همین‌طور بنشینید و بگویید «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا!» در بحث‌های روایی می‌فرماید یکی از گروه‌هایی که دعای آنها مستجاب نیست، طبقه‌ای است که کم‌کار یا بیکار می‌باشد؛ درس اقتصاد نمی‌خواند، زمین را نمی‌شناسد، دل زمین را نمی‌شناسد، کیفیت استخراج برکات زمین را یاد نمی‌گیرد، دعای این طبقه مستجاب نیست! فرمود که شما تا دوش زمین سوار نشوید و از دل زمین خبر نداشته باشید و این معدن‌ها را در نیابید گرفتار فقر هستید! ﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ و ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾، آن وقت ما دلمان می‌خواهد با دعا مسئله حلّ بشود؛ البته گاهی با دعای ولی‌ای از اولیای الهی، مثل اینکه با خواندن یک حمد بیماری را شفا می‌دهد، آن برای اولیای الهی است و مستجاب الدعوه‌ها و مانند اینهاست؛ آن راه باز است؛ اما رفتن آن راه سخت است. اما در راه‌های عادی و ﴿عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾ وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) در جریان نخل‌های اطراف مدینه بارها و بارها کُندوکاو کردند - چون آنجا منطقه کم‌آبی است - تا آب بجوشد؛ باغبان حضرت می‌گوید روزی وجود مبارک حضرت امیر آمد و کلنگ را - مِعْوَل - از ما گرفت و مثل گذشته‌ها به سراغ کُندوکاو رفت، چند بار کُندوکاو کرد که از چاه آبی دربیاید، امروز تلاش و کوشش کردند سنگی در بین راه بود که آن سنگ را گرفتند، وقتی سنگ گرفته شد آب از چشمه جوشان بالا آمد، همین که آب از این چشمه - واقع در مدینه - بیرون آمد، هم‌زمان وجود مبارک حضرت صیغهٔ وقف را خواندند فرمود: «أَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّهَا صَدَقَةٌ». [۱۰] اگر بنا بر این بود که با دعا وبا استجابت حلّ بشود که وجود مبارک حضرت امیر آن همه تلاش و کوشش را برای باغداری و کشاورزی انجام نمی‌داد! نظام عالم بر تلاش و کوشش است، هم در مسئله جنگ فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ و هم در مسائل اقتصاد فرمود شما مادامی که از دل کوه خبر ندارید باید گرسنه بمانید! باید بدانید دل این کوه چه خبر است؛ یا نفت و گاز است یا معادن دیگر است، اگر از دل کوه با فهم اقتصادی آگاه نشدید فقر برای شما یقینی است؛ این «ضَرَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ كَذَا وَ كَذَا» این است، غرض این است که نظام عالم براساس تلاش و کوشش و پیگیری مداوم است. پرسش: از این قسمت که فرمود: ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾،

آیا می‌شود نتیجه گرفت جنگی اگر اتفاق افتاد تا آن وقتی که به پایان نرسید؟ پاسخ: آن هم هست! یک وقت است که قصد جنگ دارند؛ اما یک وقت است که ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾ [۱۱] در سوره مبارکه «توبه» که در اواخر عمر حضرت نازل شد و تقریباً نظر نهایی حکومت اسلامی درباره جنگ و صلح است، فرمود مادامی که کاری با شما ندارند شما هم کاری نداشته باشید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾، مادامی که کاری با شما ندارند! ولی شما همیشه در حالت آماده‌باش باشید که مبادا یک وقت فریب بخورید و بیگانه به کشور شما حمله کند، این وظیفه شبانه‌روزی هر مسلمان است که مرزبانی کند! اما هیچ وقت شما به کسی حمله نکنید ﴿فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ﴾. اما حذر بودن ﴿حُدُوا حِذْرَكُمْ﴾ [۱۲] هوشمند بودن، از نفوذ منزّه بودن و نفوذی را راه ندادن این دستور رسمی است! فرمود هوش خود را از دست ندهید، فرمود: ﴿حُدُوا حِذْرَكُمْ﴾، این ﴿حُدُوا حِذْرَكُمْ﴾ یعنی هوشتان همیشه در دستتان باشد! این‌جا که فرمود: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ﴾ به مسئله شهادت و رحلت شهیدانه عده‌ای می‌رسد، بعد فرمود همان‌طوری که دنیا نظامی دارد، رهبری دارد، زندگی دارد، یک رفاه و گزارشی دارد، مشابه همین صحنه یا غنی‌تر و قوی‌تر برای شهدا بعد از مرگ است. ما در دنیا «بال» و شأن مردان الهی را اصلاح می‌کنیم که فرمود: ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ [۱۳] اما ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اینها یک زندگی اجتماعی دارند، اینها نزد ما زنده‌اند، نزد ما روزی دارند و تنها مشغول بهره‌برداری نیستند؛ اینها همان‌طوری که در دنیا به فکر دیگران بودند، الآن هم مرتب به فکر دیگران هستند، ما باید شأن اینها را اصلاح کنیم؛ آن فعل ماضی که در آیه دو هست ﴿وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ﴾ یعنی «شانهم» که مربوط به مسائل دنیاست؛ اما این فعل مضارع که در بخش‌های بعدی می‌آید - آیه چهارم همین سوره مبارکه که مربوط به شهادت است - فرمود: ﴿وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ اینها که در راه خدا شربت شهادت نوشیدند، هیچ عملی از اعمال اینها گم نمی‌شود و همه اعمال اینها محفوظ است! هر کار خیری که کردند و هر قدمی که برداشتند! در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» فرمود: ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً﴾ [۱۴] یک بند کفشی، یک بند پوتینی، یک مجاهدی یک سربازی به سرباز دیگر کمک کرد در نامه عمل او محفوظ است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً﴾؛ یک تکه نانی را کسی به دیگری داد یا یک شربت آبی را به او داد ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ قدمی بر نمی‌دارند در میدان شلمچه یا غیر شلمچه، مگر اینکه همه آنها را ما می‌نویسیم و نزد ما ثبت است! ﴿وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا﴾؛ هیچ دشمنی را نمی‌ترسانند، مگر اینکه این در نامه عملشان ثبت است؛ هیچ دوستی را خوشحال نمی‌کنند، مگر اینکه در نامه عملشان ثبت است. این تثبیت اعمال ریز و درشت در بخش‌های پایانی سوره مبارکه «توبه» هست، این‌جا می‌فرماید همه اعمال این شهدا محفوظ است، این یک؛ بعد ﴿سَيَهْدِيهِمْ﴾، اینها زنده‌اند! یک شخص واحد که نیستند، اینها سازماندهی می‌خواهند؛ هم اعمال اینها را حساب شده به آنها می‌دهیم، هم راهی را که اینها در برزخ باید طی کنند به اینها نشان می‌دهیم، هم راهی که از برزخ به بهشت می‌رسند را به آنها نشان می‌دهیم، هم مقصد را به ایشان نشان می‌دهیم و هم مقصود را در مقصد به ایشان نشان می‌دهیم! همه اینها

هدایت است، هدایت‌هایی که مربوط به برزخ و «ساهره» قیامت است، در طریق بهشت است و در خود بهشت است! هدایت این پنج - شش مرحله را ما به عهده داریم و ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَ يَصْلِحُ بَالَهُمْ﴾؛ شأن اینها را اصلاح می‌کنیم. مهم‌ترین شأنی که شهید دارد، این است که این منتظر است ببیند که همراهان او در کجا هستند؟! مستحضرید که دیگران هم البته به اعمال خیرشان می‌رسند؛ اما آن‌طوری که برای مجاهدان و مهاجران و شهدا قرآن کریم برنامه‌ریزی کرده، به صورت مبسوط برای دیگران چنین برنامه‌ریزی نکرده است. شهید وقتی وارد آن صحنه شد، قرآن کریم فرمود: ﴿لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا﴾، [۱۵] یک؛ ﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ﴾، [۱۶] دو؛ اینها زنده‌اند، خوشحال هستند و روزی می‌خورند؛ اما اینها بخشی از کارهای شهداست! اینها کار رسمی دارند، رسمی یعنی ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾، [۱۷] ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾ فعل مضارع مفید استمرار است، مرتب با ذات اقدس الهی و مأموران الهی در ارتباط هستند و می‌گویند گوشی دست ما باشد! اینها که راهیان راه ما بودند الآن کجا هستند؟ ﴿يَسْتَبْشِرُونَ﴾؛ یعنی به ما بشارت بدهید، ما آمدیم این‌جا که عده‌ای به دنبال ما راه بیفتند، ما که نیامدیم این‌جا استراحت کنیم! مژده بدهید اینهایی که به دنبال راه افتادند الآن در چه حالتی هستند؟! اینها هرگز به فکر آنهایی که در خانه‌هایشان پارک کردند نیستند! به فکر «قاعدین» نیستند! به فکر «قائمین» هستند، به فکر راهیان راه شهادت می‌باشند، به این فکر هستند که خدایا! یک عده با ما کاری نداشتند و ما هم با آنها کاری نداریم، هر چه که هستند! اما یک عده با ما بودند، از اینهایی که با آنها بودند تعبیر قرآن این است که ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، [۱۸] این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است؛ مثلاً کسی که اصلاً وارد حوزه نشده، نمی‌گویند این مجتهد نشد؛ اما به کسی که وارد حوزه شده و سالیان متمادی درس می‌خواند، می‌گویند هنوز مجتهد نشد؛ یعنی خیلی تلاش و کوشش کرده، ولی ممکن است در آینده به مقصد برسد. این ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ عدم ملکه است، شما ببینید اگر کسی از تهران حرکت نکرده و اتومبیل او در پارکینگ پارک است، برخی‌ها با این آقا همسفر بودند، منتها وسیله آنها کُند بود که در راه رشدی نکردند و توقف داشتند و به مقصد نرسیدند، آنهایی که هنوز حرکت نکردند از آنها تعبیر نمی‌شود به اینکه هنوز نرسیدند، می‌گویند هنوز راه نیفتادند؛ اما اینها راه افتادند و در راه هستند، به اینها می‌گویند: ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ این عدم ملکه است! ﴿الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ یعنی اینها در راه هستند و هنوز نرسیدند، شهدا با اینها کار دارند! مرتب به خدا می‌گویند خدایا! مژده بده اینها در کجا هستند؟ چقدر مانده به ما برسند؟ چقدر مانده به مقصد برسند؟ این ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾، ﴿الَّذِينَ﴾ کار آنهاست! پس معلوم می‌شود که آنها بیکار نیستند؛ فعل مضارع هم هست، مفید استمرار هم هست، دائماً هم شهدا سؤال می‌کنند که هم‌زمان ما کجا هستیم؟ آنها که در خط فکری ما هستند، در راه انقلاب هستند، در راه امام هستند و در راه شهدا هستند اینها کجا هستند؟ به ما بشارت بده! یعنی توفیق بده که اینها این راه را به خوبی ادامه بدهند و ما با هم برسیم ﴿وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾، با دیگران کاری ندارند! یک گروهی هستند، برنامه‌ای دارند و حیاتی دارند باید بعضی از آنها را خدا اصلاح کند! بنابراین ما مژده‌های دیگر فرق می‌کنند، مژده‌های دیگر مُرده‌اند و

در کارهای خودشان هستند؛ البته هر کسی نعمتی دارد و در همان نعمت خاص خودش است. همان طوری که در دنیا به فکر دیگری نبود، آن جا هم هست به فکر دیگری نیست و به فکر خودش است؛ آدم خوبی بود - إن شاء الله - اهل صلاح و فلاح است! اما این که شهید بود به فکر دیگران بود، چون به فکر دیگران بود الان مرتب از خدا سؤال می کند و توفیق طلب می کند که خدایا! اینها را توفیق بده، تأییدشان کن که زودتر راه بیفتند و مشکل آنها را حل بکن که به ما برسند. به ما برسند نه یعنی شهید بشوند! گاهی ممکن است کسی شهید بشود و گاهی هم ممکن است که بالاتر از شهید! چون شهادت اوج مقام انسانیت نیست، اوج مقام انسانیت آن است که انسان بتواند کل نظام دین را حفظ بکند. می بینید مبارک حضرت امیر شهید هم شد، جنگ خیبر را هم او فتح کرد؛ ولی درباره شهادت حضرت امیر که نیامده «شَهَادَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا تَعْدِلُ»، این «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» [۱۹] این است! پس گاهی انسان فاتح است، ثواب یک سردار فاتح به مراتب بیش از شهداست! ثواب آن جنگ خندق حضرت امیر از شهادت او هم بالاتر است، برای اینکه اگر - خدای ناکرده - در آن جنگ اسلام رفته بود و کفر بود دیگر علی و اولاد علی نمی ماند! شهادتی نمی بود! قدری نمی بود! ماه مبارک رضائی نبود! آن «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرْكِ كُلَّهُ»، [۲۰] آن بود! اینکه فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ»، به این علت است! اگر - خدای ناکرده - آن روز در جریان جنگ خندق حضرت امیر نرفته بود و آن کار را نکرده بود، چیزی از اسلام باقی نمانده بود! مدینه بود و تحت غارت مشرکان، اصل اسلام رفته بود و چون اصل اسلام ماند در مجموعه او شهادت حضرت امیر است، شهادت کربلا هست، شهادت ائمه دیگر هست و مانند آن، اینها همه زیر مجموعه آن شمشیر هستند؛ لذا فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ لِعَمْرٍو يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَعْدِلُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ». گاهی ممکن است انسان پیروز بشود و ثواب پیروزی او از شهادت شهید بالاتر باشد، ما که نمی دانیم! این است که آدم باید از ذات اقدس الهی خیر بخواهد! این عزیزانی که می گویند ما شهید بشویم، گاهی به اینها عرض می شود که شما بگویید خدایا! آن عالی ترین درجه را به ما بده! هر چه که هست! گاهی انسان شهید می شود؛ البته ثواب آن مشخص است؛ گاهی فاتح می شود و دین را از هر خطری حفظ می کند، یقیناً آن پیروزی بالاتر از این شهادت است! فرمود این شهدا کار دارند - حالا در جمع اینها فاتحانی هم هستند - فرمود ما همه کارهایشان را اصلاح می کنیم! پس این «يُصْلِحُ» که فعل مضارع است و بعد از شهادت اینهاست یک امر است که مربوط به آخرت است و آن «أَصْلِحْ» ای که در آیه دوم هست مربوط به دنیا است و شهدا هم برنامه های رسمی و سنگین روزانه دارند، بیش از آن مقداری که ما عرض ادب می کنیم نسبت به آنها، آنها به فکر ما هستند، این حق شهید است! پرسش: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» [۲۱] چه می شود؟ پاسخ: این نسبی است، نه نفسی! اما این برّ باید باشد یا نه؟ «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» تا اینکه انسان شهید بشود که «يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ»، [۲۲] اما اصل دین باید باشد تا مسئله توحید و «نظرِ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» باید باشد؟! اگر - خدای ناکرده - در جریان خندق اصل دین نمانده بود، دیگر «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ» ما نداشتیم! «يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ» ما نداشتیم! اگر اصل دین باشد، بله درجات و مراتبی هست، در این درجات و مراتب «فَوْقَ كُلِّ

ذِي بَرِّ هَسْت، حَتَّى اَيْنَكِه «يَنْظُرُ اِلَى وَجْهِ اللّٰهِ» كِه كَار شَهِيد اَسْت؛ اَمَا دَر مَحْدُودِه وَ دَر زَبِير خِيْمِه دِين! مَرْحُوم كَاشِف الْغَطَاء رَا خُدا غَرِيْق رَحْمَت كَنْد! دَر اَن كِتَاب بَزْرَگ فِقهِي خُود دَارْد كِه بِه هَر حَال نَمَاز سِتُون دِين اَسْت؛ اَمَا سِتُون يَك خِيْمِه مِي خُواهِد يَا نَمِي خُواهِد؟ جِهَاد خِيْمِه اَسْت! سِتُون رَا بَرَاي چِه مِي خُواهِيد؟ اَصْل خِيْمِه اَسْت وَ سِتُون دَر خُدْمَت خِيْمِه اَسْت! فَرْمَايش ايشان اَيْن اَسْت كِه اَيْنَكِه كَافِر رَا سَر جَاي خُودش مِي نَشَانْد، خِيْمِه دِين اَسْت؛ زَبِير اَيْن خِيْمِه يَك سِتُون مِي خُواهِد؟ بَلِه نَمَاز سِتُون دِين اَسْت، اَيْن طُور نِيَسْت كِه حَالَا نَمَاز اَصْل دِين بَاشْد، نَمَاز بَرَاي اَيْن اَسْت كِه دِين رَا نَگِه بَدَارْد؛ اَنچِه دِين رَا نَگِه مِي دَارْد مَسْئَلِه جِهَاد اَسْت [۲۳].

قَسْمَت / ۳ مَحْمَد / تَسْنِيْم

يَاد خُداوَنْد

دَر اَيْن قَسْمَت يَك نَكْتِه مَهْمِي اَسْت كِه يَك رِوَايَت كُوتَاھِي اَسْت كِه سِيْدِنَا الْاَسْتَاد فَرْمُودَنْد اَيْن جِزْء غَرر رِوَايَات مَاسْت، [۱۸] اَن رِوَايَت، خُوب مَعْنَا كُردِه وَ اَن اَيْن اَسْت كِه دَر اَيْن آيِه فَرْمُود: ﴿وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ يَعْنِي آيِه ۱۴۲ سُورِه مَبَارَكِه «نَسَاء» فَرْمُود مَنَافِق كَم بِه يَاد خُداَسْت، اَوْ كِه اَصْلًا بِه يَاد خُدا نِيَسْت؛ نِه قَلِيل، نِه كَثِير. اَيْن جَاي سْؤَال هَسْت. رِوَايَت اَيْن رَا مَعْنَا كُردِه وَ سِيْدِنَا الْاَسْتَاد مِي فَرْمَايِد اَيْن اَز غَرر رِوَايَات مَاسْت؛ بَا اَيْنَكِه جَمْلِه كُوتَاھِي اَسْت. فَرْمُود اَيْنِهَا فِقْط بَرَاي دُنْيَا صَف شَمَا مِي آيَنْد، اَيْن يَك اَصْل؛ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾، اَيْن اَصْل دُوم؛ پَس ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ چَقْدَر اَيْن دُو جَمْلِه لَطِيْف اَسْت! يَعْنِي هِيچ بِه يَاد خُدا نِيَسْتَنْد، اَيْن بَرَاي دُنْيَا دَاخِل صَف شَمَا مِي آيِد، دُنْيَا هَم كِه مَتَاع قَلِيل اَسْت. چَقْدَر اَيْن جَمْلِه رِوَايَت غَنِي وَ قُوي اَسْت! اَدَم مَبْهُوت مِي شُود! وَ گَرْنِه اَوَّل بَا اَيْن آيِه بَرْمِي خُورْد، بَا يَك اَشْكَال غَيْر قَابِل حَلّ رُوبِه رُو مِي شُود، بَرَاي اَيْنَكِه اَوْ اَصْلًا خُدا رَا قَبُول نَدَارْد، نِه كَم نِه زِيَاد؛ ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ يَعْنِي چِه؟ اَوَّلًا دَر صَف جَمَاعَت اَوَّل تَا اَخْر مِثْل دِيْگَران هَسْت. گَرِيَه هَم مِي كَنْد، تَظَاهِر هَم دَارَنْد؛ اَيْن بَرَاي ظَاهِر؛ دَر بَاطِن هَم كِه اَصْلًا خُدا رَا قَبُول نَدَارَنْد؛ اَيْن ﴿قَلِيلًا﴾ يَعْنِي چِه؟ ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ اَيْن يَعْنِي چِه؟ دَر رِوَايَت دَارْد كِه اَيْنِهَا فِقْط بَرَاي دُنْيَا اَيْن كَار رَا مِي كَنْد، دُنْيَا هَم كِه مَتَاع قَلِيل اَسْت. اَدَم مَتَحَيِّر مِي شُود دَر هَمِيْن يَك جَمْلِه رِوَايَتِي كِه اَثْمِه فَرْمُودَنْد [۱۹]. قَسْمَت / ۱۷ مَجَادِلِه / تَسْنِيْم

رُوزِي كِه زَمَان وَ مَكَان مَعْنِي نَدَارْد

سْؤَال مِي كَنْد «كِي وَ كَجَا»، بِه پِيْغَمْبَر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَ سَلَّم) فَرْمُود كِه ﴿ثُقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ﴾، [۲۳] اَصْلًا مَن نَمِي مَانَم، تُو نَمِي مَانِي، اَسْمَان وَ زَمِيْن نَمِي مَانْد تَا مَن بَگُويِم «كِي وَ كَجَا»! ﴿ثُقُلْتُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ﴾. فَرْمُود اَيْنِهَا سْؤَال مِي كَنْد كِه ﴿كَانَكَ حَفِيٌّ عَنْهَا﴾؛ مِثْل اَيْنَكِه تُو بِلْد هَسْتِي. اَصْلًا مَعْلُومِي دَر كَار نِيَسْت تَا تُو بِلْد بَاشِي. اِگَر مَا يَك «كِي» اِي دَاشْتِه بَاشِيْم، زَمَانِي دَاشْتِه بَاشِيْم، مَكَانِي دَاشْتِه بَاشِيْم كِه مَعَاد اَنجَا اِتْفَاق مِي اَفْتَنْد، يَك مَعْلُوم مَا دَارِيْم، حَالَا مِي گُويِيْم چِه كَسِي مِي دَانْد وَ چِه كَسِي

نمی‌دانند؟! اما وقتی کلّ سماوات و ارض و زمان و زمین برچیده شد: ﴿تُقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، کسی نیست تا خبر داشته باشد، این یکی. یکی اینکه تبدیل می‌شود به هر حال به یک عالم دیگری؛ ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾؛ یعنی «تبدل السماوات غیر السماوات». فرمود آن را خدا می‌داند و به پیغمبر خود هم گفته است.

در سوره مبارکه «جن» در بخش پایانی آن، آنجا این مطلب هست که آنها سؤال می‌کنند، آیا ذات اقدس الهی اینها را می‌داند یا نمی‌داند؟ فرمود اینها امر غیبی است، یک؛ آیه ۲۴ به بعد سوره مبارکه «جن» این است: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفَ نَصِرًا وَ أَقَلَّ عَدَدًا﴾، فرمود به اینها بگو: ﴿إِنَّ أَدْرَىٰ أَوْ قَرِيبًا مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا﴾؛ من ذاتاً نمی‌دانم که قیامت چه وقت قیام می‌کند! این یک؛ آیه ۲۶: ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، این ﴿الْغَيْبِ﴾ قدر متیقنش «الف و لام» عهد است، چون آیه قبل درباره معاد است. خدا که غیب مطلق را می‌داند، قدر متیقن این آیه گذشته از غیب مطلق، مسئله معاد است. آیه قبل این است که ﴿قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَوْ قَرِيبًا مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا * عَالِمُ الْغَيْبِ﴾، پس این «غیب» قدر متیقن است: ﴿فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ﴾، این «غیب» را به هیچ کسی نمی‌گوید، مگر آن رسول مرتضی! پس او می‌داند. بنابراین از جهت تاریخی، از سنخ سالبه به انتفاء موضوع است، اصلاً زمانی، زمینی، جایی نمی‌ماند تا ما بگوییم در کجا و کی! اما به هر حال نشئه‌ای است. قسمت

ملک/۱۲/تسنیم

وعدہ

وعدہ خدای سبحان به پیروزی حق طلبان در هر مقطع تاریخی

اینکه گفتند ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [۲۴] همین‌طور است! در هر مقطع تاریخی که این پرونده‌اش بسته می‌شود، حق پیروز است که اصل کلی است؛ البته قیامت و آن کیفر جهنم و آنها سر جای خود محفوظ است، اینها مربوط به دنیا است؛ فرمود: ﴿وَسَيَحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ﴾ نه در جهنم، جهنم که حسابش جداست! در هر مجموعه تاریخی - در فلان مقطع تاریخی که فلان ساسانی، فلان سامانی، فلان هخامنشی، فلان عباسی، فلان اموی یا فلان مروانی در این بخش‌هایی که آمدند - سرانجام باطل نمی‌تواند بماند، این نظام هستی، باطل‌پذیر نیست؛ مثل بدن است که سمی را قبول نمی‌کند، مثل اخلاق بد است که به هر حال یک‌جا و یک وقت خودش را نشان می‌دهد، کلّ نظام هم بطلان را نمی‌پذیرد. پرسش: ظالم هیچ وقت ادعا نمی‌کند که؟ پاسخ: نه، آن امر نوعی است؛ آن‌جا هم جایش را به متقی داده است، در هر پاراگراف تاریخی ظلم محکوم است؛ این‌طور نیست که حالا ما بگوییم این بدن جای خودش را به بدن دیگر داده است! این بدن بالا آورده است؛ یعنی شما هر کاری بکنید که این بدن بخواهد سم را بپذیرد، نمی‌پذیرد، چون این بدن مثل تَنگ خالی نیست! پرسش: إحباط و تمثّل اعمال در طول هم هستند یا در عرض هم می‌باشند؟ پاسخ: إحباط برای ما طولی و

عرضی دارد، نسبت به ذات اقدس الهی یکسان است؛ منتها مادامی که ما در عالم طبیعت هستیم، در زمان و تدریج است، وقتی که از مسئله زمان گذشتیم دیگر در همان صحنه می‌گوییم: ﴿مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ [۲۵] اجمال و تفصیل و سابق و لاحق در آن صحنه همه را یکجا می‌بیند؛ البته در این نشئه طبیعت در طول هم هستند و تدریجی می‌باشند.

قسمت ۱۱/ محمد/تسنیم

این وعده‌ها را وجود مبارک نوح بیان کرد. بعد فرمود حواستان جمع باشد گناه چهار قسم است: یک گناه جزئی و کلی داریم برای گذشته، یک گناه جزئی و کلی داریم برای آینده. درباره آینده هیچ بخششی نیست، نه یک گناه نه همه گناه، چرا؟ چون گناه آینده را الآن خدا ببخشد یعنی تکلیف ندارید. معنای بخشودن گناه آتی، یعنی رها هستید! یعنی می‌توانید به نامحرم نگاه نکنید! می‌توانید مال مردم را بگیرید! اصلاً فرض ندارد که گناه آینده را خدا الآن ببخشد، بعداً که ما گناه کردیم، اگر توبه کردیم که می‌بخشد، نکردیم به مشیئت الهی وابسته است. پس نسبت به گناه آینده؛ چه بعضی، چه کلّ قابل بخشش نیست. این «ما تقدم و ما تأخر» یعنی تازه و کهنه، نه بعدی، نه «ما يتأخر» مضارع نیست. ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ﴾ [۱۸] یعنی تازه و کهنه، جدید و قدیم، گناهان گذشته، البته آن آیه مربوط به گناه ظنّ و «عند الناس» است؛ ولی غرض این است که هیچ ممکن نیست، ولو یک گناه جزئی را، بگوییم این گناهی که بعداً می‌کنی، خدا بخشید؛ یعنی چه؟ یعنی الآن تکلیف نداری. این ممکن نیست!

پس گناه آینده چه جزئی چه کلی قابل بخشش نیست؛ اما گناه گذشته، چه جزئی و چه کلی قابل بخشش است. جزئی با دو قسمت بخشیده می‌شود: یکی با توبه، یکی بی‌توبه؛ منتها با توبه برای هر کسی است. بی‌توبه را در سوره «نساء» فرمود: ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾ [۱۹] یک وقت کسی پدر شهید است، مادر شهید است، یک کار خیری کرده، جدّش کار خیری کرده بود، فرمود: ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾، این مستحضر هستید که این بیان نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است که مشیئت الهی صد درصد حکیمانه است: ﴿وَايَا مَنْ لَا تُبَدَّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ﴾ [۲۰] خدایی که با هیچ وسیله نمی‌شود کاری را او غیر حکیمانه انجام بدهد. قسمت ۳/ نوح/تسنیم

در این قسمت هم وجود مبارک نوح و سایر انبیا فرمایش ایشان این است که گناه آینده را الآن خدا ببخشد؛ یعنی معنایش این است که شما تکلیف ندارید! این ممکن نیست؛ اما گناهان گذشته، اگر گناه جزئی بود هم با توبه و هم بی‌توبه؛ با توبه می‌بخشد به جهت اصل کلی است که ﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ﴾ [۲۲] که اگر توبه کردی، ﴿يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [۲۳] بی‌توبه می‌بخشد، ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾. این در سوره مبارکه «نساء» دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [۲۴] شرک را بی‌توبه نمی‌آمرزد. مادون شرک را بی‌توبه می‌آمرزد، چون شرک را هم با توبه یقیناً می‌آمرزد. این آیه که دارد: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا﴾ [۲۵] «کما تقدم غير مرة» که ذنوب جمع است و «الف و لام» هم روی این جمع آمده؛ یعنی تمام گناهان قابل بخشش است؛ منتها ﴿وَأَنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَ

أَسْلَمُوا» [۲۶] با توبه! همه مشرکان عالم توبه کردند و مسلمان شدند، الآن هم همین طور است. توبه مرتدّ فطری درست است از نظر حکم احکام فقهی آن چهار حکم بار است؛ ولی حکم کلامی اش که روشن است. الآن هم بخشوده می شود با توبه. عذاب جهنم با توبه حلّ می شود؛ یعنی واقعاً توبه کند. همه مشرکین، همه ملحدان، همه بت پرستان، هر بت پرست و مشرکی الآن توبه بکند، خدا قبول می کند؛ لذا آن جایی که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً»، بعد دارد: «وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلَمُوا»؛ اما گذشته، بی توبه، بخواید بخشیده شود، برای بعضی از گناهان است. همه گناهان، مثل شرک و اینها با توبه بخشیده نمی شود. این احکام چهارگانه «ذنوب اربعه». قسمت / ۳ نوح / تسنیم

ذات أقدس الهی ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾ می دهد؛ اما کریمانه با ما رفتار می کند. فرمود شما یک قدم ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾ که بیاورید، ما ده برابر می دهیم. این ده برابر که جزء ﴿أَسْأَلْتُمْ﴾ نیست. فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾، [۳۲] این هم قبلاً ملاحظه فرمودید نفرمود اگر کسی در دنیا کار خوب بکند، همان ﴿أَسْأَلْتُمْ﴾ بشود. این ﴿أَسْأَلْتُمْ﴾ با ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾ تفسیر می شود. ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾؛ یعنی کار خوبی کرده اید، «کار خوبی کرده اید» را کسی پاداش نمی دهد. این کار خوبی را کرده اید و نگه داشتید و به هم نزدیک و در دستتان بود و ﴿جَاءَ﴾ بله، ما قبول می کنیم، نه «من فعل الحسنه!» اگر کسی کار خوبی کرد، در روایات هست که مدام به این بگوید، به او بگوید این بنر بزند، این به او بگوید، یک عظمًا بگوید، یک اعظم بگوید، فرمود مثل گلی است که هر باری که گفتید یک بار به آن دست بزنید، این برگ گل پژمرده می شود، چیزی از آن نمی ماند. نباید به این گل دست بزنید. مدام این بگوید، آن بگوید این بگوید و او بگوید! برای چه می گوید اصلاً؟ در روایات ملاحظه بفرمایید که عمل صالح مثل برگ گل است، هر بار که گفتید مثل اینکه یک بار به آن دست زدید، به هر حال پژمرده می شود. برای چه کسی گفتید؟ ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾ مشکل را حلّ نمی کند. ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾ و «حفظتم و حفظتم و حفظتم» که در قیامت می آید در دستتان باشد: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾. بگویند من قبلاً فلان کار را کردم که کسی گوش نمی دهد. شما در محکمه، در حساب باید بیاورید، در نامه عمل باید بیاورید، در «عند الحساب» باید بیاورید. این باید در دستتان باشد، دیگر نباید به این و آن بدهید، اگر به این و آن گفتید دیگر در دستتان نیست، به هوا رفت! پس این ﴿بِمَا أَسْأَلْتُمْ﴾ است که ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ﴾، آن را تفسیر می کند. قسمت / ۶ حاقه / تسنیم

وعید / مذمت انسان

در جریان خلقت انسان، قرآن بیش از پنجاه مورد از انسان مذمت کرده است و همه این مذمت ها به قسمت بدن او برمی گردد انسان قنور است، انسان جهول است، انسان ظلوم است، انسان ممسک است، انسان با طمع زندگی می کند و مانند آن و مواردی که به عظمت انسان برمی گردد این به روح اوست نه به بدن او. این آقایانی که در حیات شناسی تلاش و کوشش کردند - سعی آنها مشکور

باشد - اینها در زیست‌شناسی طبیعی موفق بودند و به طور دقیق ثابت کردند که مشترکات انسان با نبات چقدر است، مشترکات انسان با فلان حیوان چقدر است و بیشترین مشترک را بین انسان و میمون یافتند که گفتند برای ما ثابت شد، هشتاد درصد بین انسان و میمون شرکت هست و در مسائل شریک‌اند اینها ممکن است درست باشد.

اما همان طوری که در بحث قبل اشاره شد، انسان با نبات مشترک است، انسان با حیوان مشترک است، انسان با جن مشترک است، انسان با فرشته مشترک است، انسان یک سلسله مزایایی دارد که با احدی مشترک نیست. لذا خلیفه خدا باید انسان باشد. اما در جریان مشترکات بین انسان و میمون اینها با تن و بدن و کارهای مادی انسان ارزیابی کردند این درست است؛ این نظیر همان دکتری است که دوران دبستان و دبیرستان و دانشگاه و فوق لیسانس را گذرانده، الآن در دوران دکتراست. انسان با میمون بله مشترک هست، اما در بخش طبیعت و بدن. در بخش‌های انسانی ذره‌ای با حیوانات مشترک نیست. یک درصد هم با میمون شرکت ندارد و آن درک قضایای کلی است. حیوانات در حدّ وهم و خیال ادراکی دارند و می‌دانید با قضایای خیالی قضایای وهمی - که اینها قضایای جزئی‌اند نه قضایای کلی - هیچ استدلال و برهانی صورت نمی‌پذیرد. در هر برهانی یک قضیه کلی باید باشد که بخواهد استدلال کند و هیچ ممکن نیست حیوان قضیه کلی را درک بکند. این مرز جدایی انسان از همه حیوانات است. شما چه حیوانات دریایی چه صحرائی چه هوایی از تمام زیست‌شناس‌ها سؤال کنید که آیا حیوان یک قضیه کلی درک می‌کند که «کل معلول فله عله» یا کل حادث فله عله» یک چنین چیزی را درک نمی‌کند. اگر این را او درک می‌کرد که استدلال می‌کرد و زندگی متمدّانه تشکیل می‌داد. او یک قضایای وهمی و خیالی در حدّ یک قضیه جزئی، یا قضیه شخصی درک می‌کند که اصلاً در علوم معتبر نیست یا قضایای جزئی. قسمت ۲/قیامت/تسنیم

فرمود: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾، چون بد کاری می‌کنند. یک وقت است که یک کار بدی کردند غفلی کردند یک بار؛ اما یک وقت ﴿مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ اند؛ این «کان» واقع شده در این وسط برای افاده استمرار است. اصلاً روش آنها این است، کارشان این است. آن‌گاه فرمود: ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا﴾، برای اینکه بد کاری می‌کردند. چرا بد کاری می‌کردند؟ برای اینکه از طرفی دروغ می‌گفتند، از طرفی قسم می‌خوردند که به خدا این راست است! ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ﴾، این را سپر قرار دادند. اینها دو تا کار کردند؛ هم بیراهه رفتند هم جلوی راه دیگران را بستند. این صدّ با «صاد» که در بحث دیروز معنا شد غیر از «سَدّ» با «سین» است. سدّ با «سین» این است که نمی‌گذارد کسی برود؛ اما صدّ با «صاد»، ﴿صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ [۱۳] یعنی «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم»؛ هم منصرف هستند نمی‌روند هم صارف هستند نمی‌گذارند کسی برود، اینها این کاره‌اند. ﴿فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾، این عذاب‌هایی که ذات اقدس الهی در قرآن کریم بیان می‌کند، یک مقدار سوخت و سوز بدنی است که آن در سوره «نساء» و غیر «نساء» آمده است که ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ [۱۴] یا کسانی که مال یتیم را دارند می‌خورند اینها کسانی هستند که ﴿إِنَّ الَّذِينَ

يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ﴿١٥﴾ اگر کسی چشم باطنی داشته باشد، می‌داند که در دستگاه ریه و روده و معده او آتش است. ﴿يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾، نه اینکه در قیامت گرفتار آتش می‌شوند! هم اکنون دارند آتش می‌خورند و نمی‌فهمند، منتها ﴿وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾، این ﴿وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ برای قیامت است. ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾، یعنی الآن، بعد ﴿وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾، این ﴿سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ که مربوط به قیامت است. الآن دارند آتش می‌خورند؛ منتها نمی‌فهمند. اگر کسی اهل باطن باشد شعله آتش اینها را می‌بیند. بعضی از بزرگان می‌گفتند این افرادی می‌آیند دارند حرف می‌زنند از دهنشان آتش دارد می‌آید ما می‌بینیم، هست، حالا ما این راه را نرفتیم.

پس این آیه که ظاهرش این است، آیه این است که الآن دارند آتش می‌خورند، نه اینکه قیامت گرفتار آتش می‌شوند. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ﴾، این ﴿سَيَصْلُونَ﴾ که مضارع است، برای بعد است، ﴿وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾، این یک بود. قسمت ۱۸/مجادله/تسنیم

نتیجه گیری:

از مهمترین چالش‌هایی که در بررسی و شناخت محیط مورد مطالعه و تصمیم‌گیری، با آن روبرو می‌باشیم موضوع آینده‌نگری است انسان در دستیابی به آینده و پیش‌بینی دقیق آنچه پیش رو داد بسیار نا توان است الا که به مرجع و ملجئ وصل باشد که به این عالم احاطه داشته باشد از آنجا که عالم آینده جزء عالم غیب می‌باشد تنها خداوند و آنکه را خداوند به او اجازه دهد از آن باخبر است این مهمترین ارزش و امتیازی است که مدیریت راهبردی در دیدگاه اسلامی نسبت به دیدگاه‌های غربی از آن برخوردار است .